

قادر و صلیا

الحیث شد که درین ایام تیر انضمام از رشاد انقطه دسره وجود گوهر کن فکان شهود واسوه الحقیقین الکریم
سراج السالکین العظام امام الواصلین تاج المعانیین کاشف اسرار لطیف ارفق
احقیقین عامی شریع عظیمین رکن کبریا کین بین تین شانه انوار ارشاد و هدایتی انارید و صلا
عجبت بسیار بجای این شاه دلو او او مفتخر او و سیدنا حضرت سید شاه الحسین احمد نور الملقب
به بابا خانیست او در کبابه اجرت سید افاضات طر اید این بدیه ضحیه و تحفه ضحیه رسالک و کار فاعنی

سج العوا في الصلاة

حسب فرمایند اوستف حقایق معقول و منقول کاشف و قیاق فروع و اصول فطیحه شتارین
مصدر بركات شریعت غر صاحب القوة القویة و النفس الزکیة فاضل بنین باهر فطین
ذوالسما الطویل حیرت مقام غریب طوطام عالم الهی فاضل نودی - علامه طلیل فرمانیل زید الاؤل
والادخر احوال کالات و الدفاتر خباب سولانا مولوی محمد عبد القدر صاحب سلطین الرسول قادی
بدایونی مظهر عالم عالی بالجاه و العالی باسنتام ششی محمد انعامان صاحب کنوی ملک و همتم

و کتوبه برین ایدون طبع گردید

فهرست اجمالی مطالب کتاب سراج العارف

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۲	انحصار حق در رب الهیست و جماعت	۲۲	در بیان بختی نبی نرسد
۴۳	حقیقت را اخلاص شریعت پس از اعتقاد اخلاص شیطانی است	۲۳	شرط اول تصوف اعتقاد برب الهیست و جماعت
۵	اخلاص در واقع دیگر اخلاق فاضله در یک باب دیگر و دیگر عبادات	۲۴	دفع دوسو شیطانی چه است و دفع دیگر چه است و حصول یقین حاجت به
	ربان بجز او عظم دین است		انبیاء الهیست تا دارند
۵	معنی و مراد تصوف	۲۴	عصمت ملائکه
۶	سؤالات در باب الهیست و جماعت و اینها حضور غیبت الایعظم	۲۵	حضرت دانیال علیه السلام و فاطمه و دیگران را افضل النساء و در
۷	در شرح الطیبه و جماعت و بیعت ثانیه		تفاضل را باقی سخن نراند
۸	تأکید بر تحصیل علوم دین و دوزخ و بیعت ثانیه	۲۶	خلافت به ترتیب افضلیت است نه فطرت و ترتیب خلافت
۹	در خصوصیات مطالب نقد و حدیث و عدم هیچ حکم	۲۷	در بیان و توحید و بیان سیاه و غولان راه اند
۱۰	تقصیب فی الذنب نشان قبولیت است	۲۸	تحقیق معجزات و کرامت و غیره
۱۰	تجربیر از محبت امر او سلاطین	۲۹	و چه عجز و بیعت ایمان بالغیب
۱۱	در بیان صفات بیک از شرفی و آشنایی و زلمه	۳۰	بحث نعم برزید و اسطیغ و قول سکوت
۱۲	تأکید بر اخلاص و جماعت	۳۱	حکام ظاهر و باطنی و اهل علم و صفین و حکم من اهل بهر روان
۱۳	الغنی با غنیان و مساقران		و مراد و معنی سلاطین اجمالی
۱۴	ترک تقلید و الحاد و فتنه است	۳۲	در بیان بود و نبود
۱۵	تأکید بر اخلاص و جماعت و اینها حضور غیبت الایعظم و معنی الایعظم	۳۳	مثل جناب سرور و جماعت و معنی و خارج از اندازه قدرت
۱۶	افضلیت معصیت و اخلاص الایعظم بر اهل کفر و کفری الایعظم	۳۴	فرق قصاص و سب و حلق
۱۷	مقصد کمال الایمان	۳۵	سورتن با حضرت معاویه و معنی الله عنه نفس جلی است
۲۰	علم غیب و نبیا و اولیا	۳۶	افضل البشر بعد الانبیا و دیگر معنی است
۲۱	استماع عصمت با اولیا و الهیست و جماعت کرام	۳۷	استماع سلب و تفریق و استماع سلب مدته و الهیست
۲۲	بطلاق شری و الهی که مطالب کتاب و سنت نباشد	۳۸	فرق تصوف و سلوک
۲۳	عدم جواز انحراف معنی که کفر باشد و جماعت	۳۹	تفویض و وحدت
۲۴	تحقیق معنی نعم	۴۰	مقامات سلوک و تفریق
۲۵	فصل ششم و جماعت و معنی امام اعظم است	۴۱	چهار فصل در اصل استماع و بی و جماعت و بی و جماعت و بی و جماعت

صفحه	موضوع
۵۷	روزن قلب پنجاب و دیگر در بیداری بکشد میشود
۵۷	تقسیم نفس
۵۷	فرق قلوب و تکوین
۵۷	صورت سرمدی چیست
۵۷	فرق کامل و مکمل
۵۷	بابت خواب
۵۸	ساکلان راه بعضی ملک و بعضی بعد از بخت زبان کشانید
۶۰	تذکره اهل سکر یا اهل محو فرض است
۶۰	کسی که کمال محو قوه بکمال اهل سرگز زنیق و مرند گردد
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم بنگاه
۶۱	عدم مصلحت موجود که محیط مفهومات باشد و سایر واجب تعالی
۶۲	سبب وجود حال
۶۲	تولید غنا و بقا
۶۰	تقسیم اهل وصول سهو آفتاب را کرام
۶۲	دلالت چهار قسم است
۶۲	افزون و او بیا
۶۵	کرامت حقیقی و در است
۶۶	الولاية علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۷	رساله عمل و عمل
۶۷	و عاقل بعد طعام
۶۸	طریقه نماز متبذره
۶۸	ترکیب کشایش زرق
۶۹	ترکیب زرق و مفقوت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۵۷	تقسیم قلوب در عبادات
۵۷	شرح غنی از قلوب و عبادات
۵۷	طریق انقباض و انقباض و انقباض
۵۷	وضع و تصور که شریعت دیگر است و طریقت دیگر
۵۷	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۵۷	توضیح مقام ترقی و منزل
۵۷	تکذیب ولی اگر چه فی الحال حق است مگر بجز بکفر
۵۷	اصول الاسرار درین راه بزرگ شیخ است
۵۷	تحقیق عالم ترین
۵۷	آدمی را سهوت و چهار حیانت باشد
۵۷	حکایت نشاء و شجر
۵۷	تقسیم نسبت
۵۷	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۵۷	روح چیست
۵۷	انسان عالم صغیر و ماسو ای آن عالم کبیر
۵۷	عین صفات باری تعالی
۵۷	انسان راه وقت بلوغ سراسر می رسد
۵۷	در هر زمان غنی سرور و در هر دوره خود می باشد
۵۷	الولاية افضل من النبوة
۵۷	الغیر و الباطن کلاما حالان شریفان
۵۷	رویت یار پندار بچشم سرور و بنا
۵۷	سراج حمیدی در لفظ صافی با است
۵۷	معنی املت استماع سماع
۵۷	مرتبه دلالت که فوق و مرتبه دیگر نیست
۵۷	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۵۷	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۹۹	وظایف عشاق	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و باید داشت
۹۰	تذیقه وقت خواب	۸۳	شغل و دیگر که از امور خارج از شغل
۹۰	ذکر حق چهار روزی و ذکر سبزی	۸۳	حکمت در تقسیم امور زمانه
۹۱	الترام بیستم مقامات این راه است	۸۳	حکمت عظام خلاف وقت بقیه انتظار تکمیل
۹۱	ذکر چند نکته دیگر آن جنون گویند	۸۴	طریق اخذ فیضان از ازارات
۹۱	رباعیات اعمال است	۸۴	طریق شناخت تغذیه و تقسیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۴	اختصار حال سیت و اظهار حال سیت مبتدع
۹۲	بر کشف خود و خود اعتبار نکند و نکست را مطلع سازد	۸۴	انوار می که از آن کار و اشتیاق پیدا شوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجود
۹۳	خوف سوز فاخته	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۹۳	در طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشود	۹۰	آداب مقامات علم و اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	اختصار حال خود و هر سالک این راه
۹۵	تغییر اوقات شبها روزی	۹۲	بیان حالت بهمان
۹۴	طریق فاخته حضرت شجره	۹۲	وسوسه و بهمان
۹۴	انج کج صغیر	۹۲	حقایق راه سلوک
۹۴	انج کج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نماید نفوسه گردد
۹۴	ادوات	۹۳	نماز و تلاوتی که در اهل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسنه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۹۹	طریق تبیت و طالب نمودن	۹۳	مراکز ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر میرد یا بشد و میرد یا نکند	۹۳	آداب سالک و دوزده گونه است
۸۰	عدم جواز تجدید سبیت	۹۴	مراتب فنا
۸۱	مردان با مردان شیخ دیگر و باش دیگر نشینند	۹۴	ادوات و سبب و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادیه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن چندین از سبیت از حرام نمیشود	۹۹	مقامات سلام و کلام و مراقبت با فاسق معطن
۸۱	اشغال که در وقت شیخ را با بهانه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک

[illegible]

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	دقت خوف فتنه زنا اثر از زیارت قبول باز دارند	۱۱۶	انتقام از خصم
۱۱۳	تقسیم نژادی انسان	۱۱۶	جهاد رحم
۱۱۳	بجز زوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاشرت با خود دان
۱۱۵	انقضای ایستادگی بعد از طلاق	۱۱۸	مع مسلم رو بر دیش
۱۱۵	انزاع بین زوجین پیچیده وجود می شود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد اجنبی گردد و در بعضی نظر	۱۱۸	بر راجه زنان کار بند نشدن
۱۱۵	کسی که از فقر بفرق زمین و آسمان رسیده	۱۱۸	غضب از بی نظمی است
۱۱۶	در بعضی عمر فرزند و بی خودی و عصبانیت و شیطانی و بیگانه	۱۱۸	خوف خدا
۱۱۶	کفر و شرک می شوند	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سوار و پیاده ای دیگر چه در ملک الملک و غیره گفتن می شود	۱۱۸	علامت دوست خاص
۱۱۶	راز خود بکسی نگو	۱۱۹	در مسلح همراه
۱۱۶	پیشانی عالم شرک بر قول او نگر	۱۱۹	و عاصی و عاصی بر نماز
۱۱۶	عادت نیکوای اختیار کن عبادت ایشان اختیار کن	۱۱۹	اشتغال به عفت خرام حنیف کار پس بر خط است
۱۱۶	نصیحت فاسقان	۱۱۹	خوف سلب اچالان عالم ان عاصم
۱۱۶	ترجمه بایر وستان	۱۲۰	تنزل جن از آسمان
۱۱۶	چون عیب و دشنام	۱۲۰	تترقی جن بر انسان
۱۱۶	چون گیری جانوران	۱۲۰	ظاهر عام و بیضرت و نافع در دفع ان شر جن
۱۱۶	معمود و سجد نهاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سوره خاتم بکار و ایما		
۱۱۶	ملاقات سنا نظاره		
۱۱۶	حریت دیدن خط فنی و جن پوشیده شنیدن		

وَمَا جَاءَتْ مِنَ الْحَبَرِ إِلَّا نَسْوَى إِلَّا لِيَعْبُدُونَ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض انتساب مصنفه جناب حضرة قدوة العالمين
 زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف اسرار شريعت
 كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی وداوائی مرشد المسترشدين
 في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسن احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد برکاتيه اهرک
 بظلاله العالي الموسوم به

سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام ميمنت التزام
 بحسن سعی و انتظام بالا کلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب
 خطه هايون بدايون خادم مصنف کتاب بنام عرف بغرض استفاده طالبان راه
 عرفان و سالکان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان کهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضام في دوها شبهة الملحقين - وحل الحقيقة
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فسائر الابواب ودورها مسدودة - وكل حقيقة تزداد
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف
 بزین الاتباع - وحمل حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والنقص
 والهداية - فبهم يقيني - وبزورهم يهتدي - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدأ - جلنا الله سبحانه عنهم
 من الفانزين بجنات ليعم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسمى تسليما - الله الذي
 تحيات الله والى بركات الله على خير خلق الله وميراج افق الله ومعدن رفق الله الذي منه بدى الخلق
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر وفيه لطن وتجلي وفيه كل وفيه الكمال في الكمال
 وعليه الكل - وهو الكل - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة -
 اوقت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين - والحمد لله

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقطب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها

والاند لغيرها - الذي منه فتح وبه تختتم - وعليه ترو ومنه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج

اليه - وتتادب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التكمين - اطلت الاعناق لها خاضعين

سيدنا دمولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء

وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه

وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نعم خداسه في ظله وحاه - وعليه بهم - وبهم ولهم - ما طلعت طول العصور

في مطالع القلوب - وشرقت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ادهم الرحمن

اما بعد فيكون **سيد الوكبين احمد نوري** ملقب به سيان صاحب برهان

قادري بركاتي حشيتي نظامي ثبته الله تعالى على الطريقة اسلافه الكرام ورضي عنهم وعنه بهم الى

يوم القيام كه دنيا كذشتنه وكذا شستني ست وكار باهي قيوم دشتي نبر كه راشيت خوش كوا

حيات بكام جان ريخته اند لا جرم روزي ساغر تلخ مرگش نيز چشاند - سوا واجب ذلك ذكره

فان احب احب الله تعالى لقائه وان كره كره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انجر به

الصداق المصدق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاهاديث الصحاح - پس واجب فتا وبير نفس

تلاش چيزي كه آن تلخي را بر وشيرين تر از بهر شيرين نيايد و بهنگام غرغره به لقاي سولي تقدس

تعالى سخت آرزو مند فرمايد چنانكه شش پسته روزه در شدت تيز و تشنگي و زرش سموم

به آب خشك سر خوشكو ارشيد بين بلكه از بهر شيرين چو ان انجمن باشد بحكم حديث حضرت

احديث جل و علي نيز لقاي اين بنده را دوست دارد و بهر كه لقاي او محبوب و مرضي خداوند

عز وجل شد ناگزير اما كن جنت و ملائكت حمت بلكه خود حضرت رسالت عليه فضل القلوة

والتيه به لقاي او سرور و شادمان شوند از نهايت بهين معني متر حديث اشتاقت النجته

الي الرجة و حديث ياليتني رايت اخواني يدي را آيد و انيكار ز بهر رسيه نشود تا قلب از عقال

زائقه صاف و منزه نبود كه در حديث ست اهل البدع شر الخلق و الخليفة و در حديث ديگر

اصحاب البدیع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت در مہمہین بدلتیم
 لقاحیدترین جہانیان یا سکا از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ اینو محالست پس
واجب اول نصیح عقدہ مطابق نہیبیہ است و جماعت آید کہ حق منحصر دانست و ہما اولیا از کمال الاولیاء
 سیدنا صدیق اکبر و امام اولیا سیدنا علی مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نیوقت تا عصر
 حضرت امام مہدی و بعد ان ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارقی الجماعت
 شہداء قد طلعت ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و متندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت اہلسنت کنند
 و باز بنا کردی و ہم از سنت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما بد کہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام
 ہمین سنت کہ ما بر ایم و اسچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول است
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمودست تعلیم آہنہا و خلوت ہا بر خلافش بود ایان خود مبتاہ منافقان باشند
 و اسلام سو گند بغزت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و علو
 و جلوت ہم بر مذہب اہلسنت و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب
 و ہمہ برین بر آئین حقہ شویم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرض است
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از افتراے او نیز رو نیز و ہزاران
 ہزار بار نیز اریم الالبیلغ الشاہد الغائب **واجب دوم** اعمال جوارح با اعمال
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکشت
 لا و اللہ نہ لبوسے خدا کہ لبوسے شیطان است

ترسم نہ رسی کعبہ اے اعرابی کاین راہ کہ تو میروی بہ ترکستانت
 محالست سعدی کہ راہ صفا تو ان رفت خبر در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ و سلم خدا تا ترسان با خواے شیطان بیباکیہا و زندقہ و ہست
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایاگان بہ ازان توان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند
 شریعت از بهر رسیدن است فاکه رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ باللہ تبارک وتعالیٰ واجب سوّم تخلیه باطن
 از عادات رزیه و تخلیه جاش باخلاق جمیل کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریا و زنا حرام فرمود
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ باخلاق فاضلہ فرض و ریا و تکبر و فخر
 و غش و غیرہ عادات رزیه حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شرع و اتباع او
 آن سیکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر بسر ابر باطنہ تا ظاہر و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع
 تشقیف کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصنیف سہرا غیر
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہیچینی را راستہ نہادہ اند کہ نامش
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقشب تصوف مغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان
 یک سخن است کہ باو ایمانفت اعنی مراعات دقائق شرع و تخلیہ قلب از بھایایے شرک خفی
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو امح الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر لک خفی
 سن و بیت النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چیز بدین از دست
 باطل و مذموم است بقیہ ان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو
 کردن و موے ستر تا بکمر رسانیدن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شنیدن
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عداوت علماء
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغوہ الی انما الہ رکمال تصوف بوقت صبح شود و بچو زو
 معلوم است ہد کہ باگہ بانجہ عشق و شب و بچو زو فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر لیس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر مشتمل بر ہفت لمعہ در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و فقہیات
و اخلاق و فوائد پر داختمہ و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعارف**
سمی ساختہ و السؤل من لہد تعالے ان یجعلہ خالصاً لوجہ الکریم شیعی بنی وقارہ و کاہنہ
و الناطقہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلبہ سلیم و صلی اللہ تعالے علی سیدنا

محمد وآلہ و صحبہ اجمعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین

لمعہ اولی در وصایا

اعلموا یہا الانخوان کہ فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکہ قریب رسید لہذا جب
سنت نبوی علیہ التحیۃ و الثناء و ہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و ارشاد
و دل از دنیا سے دلی برداشتہ و از جمیع معصیات و کسبیات توبہ کروم و آیندہ مادم
حیات اجتناب و زریںم او تعالیٰ جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرمودہ بخشند و طہیل
مژدگان طریقت عالیہ قادریہ مراد محبان مرابیانم زد۔ و ہر اتب علیا و مدارج اولیایا
و بجز ارقدس انبیاء و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار و در حسن او لیک رفیق
امین یارب العالمین نصیحت و وصیت اول انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود
را از رستمہ و پیر استمہ و از بد۔ یعنی ظاہر شریعت غرا و باطن لطیفیت علیا موافق سازند
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی
رضی اللہ تعالیٰ عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند۔ و در
اداب علماء و فقرہ کوشند و خدمت خالقہ و در گاہ سبحا آزند و حاضری مساجد برا
نماز جماعت اختیار کنند۔ بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استاد علوم دین
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہمہ شیوخ
طریقت زمانہ در حق خود بدانند و خود را از ہمہ خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند۔ و مدام

نتواند و منکسر مانند و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال و چه در افعال
 و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می‌ریشوند که در و سینه شراط بنده یکی
 مسلم سنی المذهب دوم مستقیم علی الشریعت سوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب
 اهل سنت و جماعت و هشتم باشد و بطاهر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ
 صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و محبت و خلافت از شیخ خود بخود بلا اجازت مرید
 می‌کنند و مریدان را از راه فریب و رسلك ارادت آرد. اللهم حفظنا من سوء عهالنا
 پس واضح باد که بعد حصول بیت بر سوت اینچنین شخصی که صفات و گذشت بخود و چند عیال قیام پذیرفته
 به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند
 بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت
 چه با سومی الشیخ خیر نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء
 ما خلا الله باطل پس طلب غیر مفیئده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی
 غافل نمانند و وحی غفلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و هم آنکه
 بیت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و داشته باشد و چه
 خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علای شیخ خاندانی خود حتی الوسع و الا لا
 نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر درین کار سر و کار ندارند و باغ مراد حاجت
 سر و دست و پیرست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است - ای پسر چون شرف بیت حاصل کردی
 پس پیر دیگر رجوع مکن مشو تا هر جای مشهور نشوی - الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبیح
 الحمد و رات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه
 مار هر وید و در و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و حدیث
 نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل
 بیستلم سخره شیطان است و محض می‌چکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فوایض که عالم را درین راه حاصل میشود جاہل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود بی علم را از ان چه نصیب الا ماشاء اللہ استاید که او تعالی
 از فضل خود بنواز و بر مرتبه اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلندتر سازد محال نیست مگر
 نادار وقوع است و النادر کالمعذوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فجا کمالا و عرفانا تاما و لا تبطلکنی
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودیم که روز شریف حضرت محمود و وحشی
 رحمة اللہ علیہ درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اہل شهر
 معتقد کمالاتش شده بسویش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزادہ را شورا نیند
 کہ این درویش در شهر با یان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشورہ نموده صاحبزادہ را آتاده کردند و ہمراہ خویش بردند لیکن بوجہ کمال
 آن درویش تازہ دارد و تیج قدرے بر آزارش نیافتند و صاحبزادہ در آنوقت صغیر سن بود و در محض
 شورا نیدن مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزادہ را پیش خود
 طلبیدہ مہربانیا نمود و الطافا فرمود نصیحت کرد کہ بابا اتول علم بخوان بعدہ دعوی فقری کن چرا
 کہ عابد جاہل سخوہ شیطان است و چونکہ پیشواے عالمی شدن صاحبزادہ را مقدر بود لهذا
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجہ کہ رسیدند **چشم** آنکہ کہ اگر اہل
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے بہ نیاز پیش آیند و خلعت
 او را سعادت کوین دانند لیکن بہوشیاری تمام و آگاہی تمام درین مقام قدم نہند
 چرا کہ درین زمانہ اصلیت این امر مفقود است و ضمیمت ظاہر بہ موجود بچرب زبانی و شیرین
 بیانی کسی فریفته نشوند کہ این گروه در ہر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید کہ
 در دامن ترویر کسے گرفتار نشوند و بگوشت عافیت نشسته بعبادت الہی پروانہ نہ

و واردین و صادرین را به نمان جوین حسب مقدار خود و متواضع شوند و خد متکاری نمایند مسائل
 را حتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چا پلوسی و تملق و لجاجت
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بکے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود
 با هر کس لجاجت و تملق و چا پلوسی نمایند و حتی الوسع والا مکان دران سماعی باشند و خود را
 دران کار مضرت و نقصان می بینند تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را
 درین امر به سبب بیج و بال و نکال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن شریف
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه ستم کرده که باید که
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیراشته غلغلک نمید و نصیحت با وج افلاک میرانی
 اینهمه سر بسرد و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا برنید و نصائح می آرد ترا بر نکند
 او اطلاع نیست مباد که تر از یان رسانند مضمون آیه تشریف بخوان ان یحذر ان یاطم الفیعل و آیه
 لم یقولون لا لایفعلون و در زمین خود دار و از شر شیطان دور باش آنچه میکنی همان کو و هر چه
 میکنی همکین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میکنی نه آنکه برخلاف آن ستایند
 و تو بران تصور راضی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما مگر گنه گاریم
 بر قول بنگر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسپرد و امیدارد سه گره بر عاتق
 نه نسفیم هرگز - و اگر دگنه زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت زیرا که کی را دونه گفتم هرگز

به چشم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب بر دین
 حقیشان مقبولیت است و محمود و تعصب بر دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با حق
 و سزاگدن و غر با انس و الفت گیرند و از امر و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب از دنیا و افساق
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معین و در دین اسلام
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متفناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بچنان
 میکشد که آهین را متفناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین و الیاءین
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایعنی عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا
 و امر و ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا
 با غنیا حکم زهر با لاهل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه بر معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که
 ملاقات کردند گفتند و برویم میایند یا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید
 از دیدار شما سیاه شود و الله اندرین چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام
 غور کنید که هر سیرت عدل و انصاف اتم الا بال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابیید که چنان گفتند برین
 تمثیل بمقایسه و بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد بطریق ملاقات شیخ
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تار یک میگردند و قاضی الانام پس
 شیخ نمی نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا
 کرده که میخواستیم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیذندارم که
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری است روزی حضرت قاضی محمد قدس
 تقالے بر سبیل تذکره استماعی شاه عرض نمودند غض شده فرمودند که ای برادر چرا در پی
 از ارم که لبسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و
 اظهار الشیبه و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پ
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین گوید و زیاد
 نه نشیند صرف سلام کرده امر فروری گفته برو عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غیبت نشسته
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که میخواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از ان سخن مردم مراد المهر کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد
 و باقی ماندن حیات از مال استمداد خود یعنی امام عظمی رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از ان بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این بکفایت و ملاقات تمام
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت
 و از ان روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احببت که بسوی دنیا
 نه نگزید و همچنین باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و انشای دیگر و اگر که براسه حق تعالی باشد و شریعت
 عز ابدان رخصت دهد البته عن الحاجه بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین
 و بقدر قوت لایموت براسه خود که فرض است و جائے واجب و جائی استحب و جائی سفیه
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تحریف دنیا مولانا فی رومی چنین گفته است به حیت دنیا
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن و بیس غفلت را در معاطه حق تعالے
 راه ندید که همین دنیاست و جب الدنیا را من الخطبات گفته اند باید که از ان متنفر شود و
 هم آنکه خلق خدا را از انزهدند تا که آزار نیابند بمصداق مضمون حدیث شریف

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارجمان فی الارض بر حکم من فی السماء ارجمان و محو حق
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل وزن و گزند و کل سوره و مومن و مسلم و مسلم
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و در موافقت و احسان غیر بطلان
 مخلو دارند و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولایت محال که
 پاک و منزله دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و جسمی و شیطانی زایل گردد و از گناه
 صغیره و کبیره و اصرار بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست
 سزا و اندیشه خوف سوئی خاتمه دارد و اللهم حفظنا من سوء و خاتمتنا و از ارتکاب بدعات
 سیئه و محدثات در دین باز مانند بدعت از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و او را تکلف نیست هر چه که مسیور بقدری قلیل از ان حسب تقدر
 خویش صرف نمایند و قروض نشوند و از بلا فقر و تشویش دارند و انجالی در عرس بخت تلوت قرآن شریف
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیب و ذکر اندک خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فضول و آتش بازی و خرامیر غیر مشرعه و احضار
 قوالان بنا بر استماع نا اهلان هرگز هرگز روان دارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق مخلو و
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اعراض نمایند و چه بیکه شریعت بدان رخصت نداده است
 بگذراند اگر چه فقیر سنگر سماع بطوریکه قدما حشیه فضوان الله علیه هم چنین شنیده اند نیست نگاه
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع
 سماع با شرائط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهلیت شنیدن
 سماع در نیوقت پر آشوب منقوض است و بالقی شرائط هم محدود و پس ترک سماع به ناجاری ضرر
 و واجب مد و رنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر چه که بخواند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و در و شریف خصوصاً دلائل انحراف
 و حسن حصین و حرز یابی و حرب البحر و اسماء اربعین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر
 و شغل و مراقبه و غیره کار بندشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایع
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را دارند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان
 نافه نکنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و تعظیم و تکریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قرابتیان
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آید
 و بر واحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود
 سحر و برگیرنده تر بود با وی در گفتار و رفتار مشتقد می کنند الا بضرورت بمجبوری بعضی مثلاً
 خوف فوت تکبیر اولی با جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند
 و چین بر چین نمیکنند و غصه که با طاعت قریب و از نصیبت بعید مانند سیما از نصیبت خبیث که
 از بدترین گناهان و محل سخت ترین و عید است احتراز کلی دارند و پیاز و **هم** آنکه با تیمیان و
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیره هم محبت پیش آید
 و بر واحسان نمایند که آخرین وصیت رسول ماست صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشانرا نیز همان خورند و لباس خاندان
 خود بپوشند و آنرا بیکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگهان مار سره بود
 و حالاً هم هست و کلاه و دو پلویا قدحیه که هر دو کنار آآن یعنی سر دو گوشه اش قدری بشکل لاشه
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سیله بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند
 و از تهنید خواه از سر پیل کشاده کنبین ستر عورت بپوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد
 بصورت ملا در گلوبیا و بنیزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه ای خوش بویا سیاه یا دیگر رنگ سوائے معصوم و غیر عفر که حرام است بمصوغ کرده بپوشند
هم نهادن ندارد و بمطالع کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره با شریعات
النس و عادات گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصرف و از
و در شریعت و طریقت متقدمین خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچگونگی هر دو طریق انقیاد زنهار
زنهار و در باشند و در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را
ورنه انجام ندخواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر شریعت
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بمصنوع غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیروست که زنهار
زنهار کند از بیکار نشینت خالص این خاندان بر کاتبه ما بر رویه بغلامی خاندان غوثیه نسبت
و با همه غلامان سورولی و ملک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم
و مصروف غوثیت باب اسر حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه ایشان نبی ماصی الله علیه و سلم را بنیای بو محمد بن عثمان غوث الاعظم
رضی الله عنه در اولیاء ایشان نگارند که آنکه خاتم ولایت بودند چنانکه رسول ماصی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند
و عتقا کنند که غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء چه تاخر چه معاصرین و چه حاضرین و چه غائبین از بنیان غوثیت
بنحوی تقدیری بنده علی رقبته کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوتی باین کلمات طبعه را القاب الله
تعالی از جانب ای و حالت صوفی بنو شیماری سر بر ز و بانها را آن و در حالت صحنه در سرک ماسور و مازون
بود که علی الاعلان باین شان ارفع خود آنها کنند و ماسور بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد
و سلب نماید و آنکه باز متصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید
و نفس الامر با صوفیه که هم نسبتی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله
عنه در حالت سر بر زده بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و ولایعویبه باشد و بالفرض اگر اعتبار
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء هم صحر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود
اولیاء غائبین ازان جلسه هم داخل نخواهند شد این کسان در مصیورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان

لازم می آید و آنچنانست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم
اندجه بلائکه وجه جنس انفس افضلیت بر سایر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله
تعالی عنهم اجماعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام
که باعتبار اخبار و آثار افاضل اندوار و میگرد پس لازم همانست که اولیاء همحضر یا حاضرین جلوه وقت
مرا و شوند تا که ازین حدیث غلطی نجات حاصل شود و میگویم که این اقوال ایشان مروود و اندر محض
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تاهم در حاکمیت
اینچنین عقیده کا و به ولایت ایشان سلب خواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نموده - گویم که اولاً
انمیقولم از کسی بامر الله سبحانه و تعالی صحو سر بر زده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است
در هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثقیات و عدالت
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه وثوق بر صدق
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضای پس بحد توان ترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده
فلذا لای حقبت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد
تواتر مع تسلیم جمهور اولیاء الله رسیده سیما خواهد بزرگ سلطان الهند خواجه عین الدین حسن حشمتی بخیری رضی الله
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز
اند چون انمیقولم حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولم شده اند
و با عتراف آن رطب اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اهل ازان راه انحراف نور دیده الله
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بانخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه بر سایر اولیاء بدرجه یقین پیوست **فایده** در سند انمیقولم از سلطان هند و از
کتاب تصریح النحاط فی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محی الدین الارطلی بامریه

ودر شده السيد عبد القادر غريب الله بن السيد عبد الجليل الحسن الحسيني في بلدة احمد آباد في منقبة
 الحادي عشر في المستفاضة خواجہ معين الحق والدين الحشمتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسن في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه
 محمود نور مصححه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدس في هذه على رقبة كل ولي الله وضع
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواجہ معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاہد ابرضا في
 خارج بل من بلدة خراسان في مجر واطلاعه على هذا الامر الالهي باذنه في تقديم انحاء راسه عن راسه
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم
 في الحال فقال في حق في جميع من الاولياء ان النجيات الذين سبق في وضع رقبة اولياء الله
 احبابه بقبوضه و حسن ادبه صار محبوبا بالله ورسوله وسيعطي زمام تقصير الهند في وفاء كمالها
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين
 اجتمع معين الحق والدين الحشمتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع
 حضرت سبعة و خمسين يوما مع الليالي واستفاض من حضرة الواع الففيض جميع الباطن والكمال
 وذكر السيد ادم التقي بندي في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر ذكر
 وضع قدس الشيخ على رقاب الاولياء فقال لمن قلت في ذلك الزمان بوضعت قدسه على رقبتني
 وبالاختصار اقول على صدقني لاسيما معين الدين بن الذين ووضع قدسه على رقبة فمنصبي ان
 اقول على صدقني وقال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطني في اللطائف القادرية شيخ الويلين
 معين الحق والدين الحسن طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين
 عمر السهروردي واعطيتك الهند فوضو ان الله عليهم جميعين غزيري از غزيران خاندان صابري
 چشتي و من ندازه قول بدار و رے با فقير گفت که بنابر استيعاب يعني احاطه کردن اين قول
 كلي جمله افراد جزئي يعني سائر اولياء راجه ما تقدم و چه بهر وجه ما تخر سوای آنها که مستثنی اند
 چنین يعني از بنوقول ما و ذکر متن اولي است که از ما تقدم بعد تشابه جمله انبياء عليهم السلام

مع حضرت عیسی علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجیل را بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه و البیت آنه
مثل قدم پسر بر پدرست و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر
یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکی بختی او بردوش خود
بر نشان دین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم موی علی را بر دوش
خود بنا بر بست شکنی نشانند و حسنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اعلی الطباق دارد و در صورت
ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلالاً بر سر خود می نهند
و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسرست و همین افضلیت و نیچا مقصودست پس ازین تاویل القباحة
فی التعمیه انتهی مرقوم که الیه نیز المذکور میگویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج
تاویل و تغییر و تبدیلست زیرا که استیجاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیاء الله را برای صحت هر
لفظ و لی الله در قدسی نهاده علی رقیه کل ولی الله وافی و کافیست چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور
بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام هم رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم
بلفظ البیت و آنکه البیت علی جبرهم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان
بعد از ایشان ردایافته و انقضاست بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جزو البیت
آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جسی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانند و آنرا که بعد از ایشان حج
تا بعین و بعد از آن خواص است از راه عباد گفتند خواص قوم با سیم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام
بعد از ائمتین بجزی ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی
را اینهمه با خود نمود و مشتقی شده اند و به آنکه تا وی کرده شود یا تغییر کرده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود
لازم نیامد

محبوب الله سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را
بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل نبند که آنجا نسبت
است و است و انجیل با صفات **اقول**

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خواهند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت
پاک حضور قدس سید المجوبین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دیگرے را کہ از مقام اعلیٰ حلی داوہ اند
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہ لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون پرتو آبرو آقاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خلاب
محبوب سبحانی گذشتند برای سری کہ بر عارف نہان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
محبوب الہی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز یزیدین بجز شو یا فتند نسبت بصفتاش نحو استند احتمال مساوات
با حضور پر نور سیدنا غوث اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکہ نسبت بذات کردند کہ احتمال مساوات
با حضور قدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نہار راہ نتوان یافت چنانکہ بر زمینہای ممبر مدہ است
کہ سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمینہ بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نہ ہر دو ہم گزید
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ زمینہ زیرین چون نوبت بہ عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہر زمینہ
بالافت از زمینہ پر سیدند فرمود زمینہ فروتر بود اگر بر زمینہ زیرین استاد تو ہم مساوات با فاروق شیدا
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون کہ بر زمینہ بالا یم سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
نہ بر زمینہ چون صفات نزو صوفیہ عین ذات باشند حاصل ہر دو نسبت یک است با ہمچو ششم بات
حضرت محبوب الہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نہاد و
جہل عجمیست جہو را و لیا کہ ارم قدرت اسرار ہم بر تفضیل جلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند
اجماعیات را ہرچو ہوسہائی خام توان شکست اینجا نہ کہ بسبب این القاب حضرت عالیہ ہر دو محبوب
رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را لقب
اصلا دار و نشدہ نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز انفعار فاسد العقیدہ اگر حنیف ابد و از پیل از حق باشد
 بے بجای نہ و هیچ قصد کعبہ کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خیزد و دور تر شود - لہذا واجب کہ لا
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب مہذب باشندت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم سنی باشند آنگاہ
 متوجہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہد چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ اہلسنت ناممکن
 فقیر غفر اللہ تعالیٰ کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ تسمی بہ العسل المصنہ فی عقائد باب منتہ المصنہ
 نوشتہ ام - اینجا در نورالدین از منتہن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس
 سرہ انتخابی آورده سخنی چند در نوری چیدیا و کنیم کتاب از ذکر این اہم الفرض خالی نباشد
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلمہ سمیع بھر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس
 بحکم و لا جوم و لا ممتور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہدہ و لا ضد
 و لا ذوالعین و لا ظہیر و لا یخدیغہ تصفہ بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مرئی للمؤمنین
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ
 الشرع و القیمہ ما فیہما الشرع و اللہ ملکہ ذو و اجتہ شفی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ امرہم و یفعلون ما یومرون و کتب انزل علی رسلہا النبوت
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیہ بارائتہ
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یرید من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق
 و الحساب حق و السوال حق و الخوف حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنت حق و النار حق و کل
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ
 لا یرجی المؤمن من الایمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغیر توبۃ ان اللہ غفور

يشرك به ويفض ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس بايحتاجون اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدوهم كلمه كانوا
 سبغين صاوتين معصومين غير مغذولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الاعم ومعراجهم في اليفظة الى السماء ثم
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الاعم فضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالانفصالية اكثرية الثواب ثم
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء
 والحسين سيد شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى خبر المجتهد خطي و يصيب ولا تكفر احدا من
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الكرامة الاولى
 حق لا يبلغ ولا درجة نبى لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواها
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم
اعلموا - ان الله محيب الدعوات وقاضى الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل مرد فاجرد ذى المسح
 على الخفين في الخمر والسفر استحلال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر والاستهزاء
 على الشريعة والاستهانة بها كفر والنزل بالكفر كفر والتقدير بما يجزى الكاهن عن الغيب كفر الباطل
 من الله تعالى كفر الاس من عذاب الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب
 وان الله غفور الرحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد النسب كه علم غيب بالاستقلال خاص
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مر انبيا و اوليا و احوال ست بالذات نيست بلكه عطاي
 آن ملك متعال ست و اعتقاد و ايريم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مي شنود و هر چيز را
 مي بيند و شنيدن و ويدن او بالانيت - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معصوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه قطبیت و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز
 رضی الله تعالی عنهم بمرکز آن و سایر اولیاء الله موسوم با اسم محفوظ میباشند و مراد بعصمت مصطلحه آنست
 که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهاده مقول و متصور نگذارد و بحاجت الهی هیچ گناهی را امکان
 نباشد که در مسامحه عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمت بهیچ غفلت ایشان ثابت کند محض است لورم - خبری بهیچ
 اخبار الهی قطعاً صورت یقین است و تصدیق اطمین حاصل ایمان و دین هر که بهیچ خبری از اخبار ایشان
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبری چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح فایده
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و بیچگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبری زیر که
 عصمت ندارد لورم - ساک را همراهی که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو
 هیچ اتفاقی نکند و اضمات احلام و وسوسه شیطانی داند لورم - بر شخص معین لعن کن اگر چه
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه
 لعن تو بر تو خود گذاری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود بیگوئی این
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معین سخت ممنوع است مگر کسی که موت نشان بر کفر یا خباثت او رسد
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بلیس و ابولهب و فرعون و هارمان و امثالهم و پس اللهم
 احفظنا من اللعن و مشرک امین پاره آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود
 دور دارد بجهت محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاتمه که مومن مرد
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود لورم - بارکان اسلام خود را
 بسیار یعنی نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت جماعت محکم بے باش کہ بین یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجیست باقی ناری اما عظم
 ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پسیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت حبست - فرمود
 ان افضل الشیخین و محب التعمین و تری المسح علی التعمین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است
 بے نقصان و تصور محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و فتور - بکذا افاد و جذا الا
 سید السید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سناہل - نور ۸ - برین
 ہمہ اہل حق را اتفاق است کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ و السلام پیش از نبوت نیز از کفر
 و شرک و کذب و زور مصوم بودند و بعد نبوت از تعدی بر کونہ مصیت اگر چه منیرہ باشد و حکام
 رسائی بشریت از سہو و خطایز مصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیعین نور ۹ -
 بیچ ولی بہر تبہ بی نبی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق
 باشد و بیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد
 چنانکہ آیہ و اعد ربک حتی یا یتیک الیقین ازان خبر سید ہدیرا کہ علماء دین اینجا یقین را بمعنی موت
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علماء ظاہری باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی الیشا کہ قول المہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل بنمایند و زندقہ
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و دام ضلالت گرفتار میشوند
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ جن و چہ انس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونہ انجین لان زنند و خود را بچو مجاہدین از زمرہ آزادان پندارند
 اللہم حفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جتک یا جمہ الراہین نور ۱۰ - اجلہ ملائکہ چہ سادہای

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی و نیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بچو کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند کما انجر عنهم الله تعالی فی القرآن العزیز بقوله ولا تعقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از سر گرفته گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یومرون و آنچه از حکایات باروت و واروت و عوام مشهور و در بعض تفاسیر مذکور است نزد علماء متحققین اصل ندارد چنانچه ایشفای امام قاضی عیاض و شروع آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از حصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند - و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که البلیس از ملائکه بود بآنکه نص طلعی قرآن عظیم موجود است کما ان الجن یفسق عن امر ربه -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰة والسلام پس انبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذکور است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و رسل ملائکه افضل اند از اولیاء النساء و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در اب امر شد نیست که اجماع کرده اند و فیه کرامت برین امر که رسل انسانی فضل اند از جمله ملائکه و خلافا کرده اند و تفضیل ملائکه بر بنوین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابوبکر صدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب فضیلت خلافت ایشان واقع شد نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن -

و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابیج یک از نیا و لیل قاطع نیست و اسلام آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود در خلافت تقدم
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهوریست که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شد نه آنکه فضیلت به ترتیب
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور هم ا به با این استظهار کنی
 که کفرست همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناقیدان بر ریش و عمامه می خندید
 نعوذ بالله من سوء اعمالنا نور هم ا فی زمانه از شروع ۲۹ هـ فرقه ضاله آثار کاش عبت
 و تفرقه و انجام احوال و زندقه ست در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی میگویند
 منسوب باین عباد الوهاب نجدی که شیطان در عرب شریف پیدا شده بود زنها زنها را با این فرقه
 گمراه اختلاط کنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فرقه عم
 نرگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه بے ادبی میکنند و اینان بخدایت حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عز و جل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدایت
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله
 من ذلک استوهای تشیع چه در این فرقه فرقه نبی است ما در ضلالت الیس و حقیر را و که تا و خیره ماند و با
 خوانند و چون به بلوغ رسیده و خون الهاد از وجوش زرد و روی شوی کفر بنید با ستم نیم پرست موسوس کنند
 ازین هر دو فرقه دور تر باید اندک ماران سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان
 و حفظ خود را و آیین نور هم ا حرق عادات ظاهری که در کاری برخلاف جهود و محتار و گویند شلای
 سحره انسان بالافتن نذر بجهنم بدان است اگر کسی که اسباب یلار و خرق عادات کرده باشد و آن چند قسم است
 از این که است سحر است راجع ا بهانت زیرا که سحر و شایع است مومن باشد یا بر کافر بر تقدیر نیست مومن
 نبی باشد یا ولی از علوم بر تقدیر اول اگر سحرش بر ناله نبوت سحره باشد و اگر پیش از ظهور نبوت باشد از وی باشد

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه
 میسب که کذاب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد و کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در چای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده اعوری دست
 رسانید چشم دیگر نیز از دستش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تمیز نیست که بوجه مخالفت مراد خود
 تمیز نیست همچنان استدراج و محروم را حاجت بفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه سحریات و کسیر باطل گردد و چیزی نمودن هرگز
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد از ایش بروجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر مانند
 چنانکه دجال را همچنین واقع شد نیست اول دعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پدیدست که حجت الهی به نبوت نبی
 به حجة قایم شود اگر دعوی کاذب نیز دعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود
 بخلاف الوهیت که اگر کسی هم خرق شود و شرق و غرب را بران ران هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف
 اول آری فرق و کرامت و استدراج و شوارست اینجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان
 کنند اصحاب خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظا هر شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه از ساحران
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم آنها تسبی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان
 هند و راهبان نصاری و یهود کنند و از مجانبین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس شکار شد که همین بطور خوارق اعتماد نماید بلکه
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و متبایان تمیز آنکه بعضی

صحبتش خدای یار آید و دل از دنیا سر و شود و کما سیاتی این فائده را محض خیال همین جمله آوردم تا بر او اتم
 فہند و بخلط نغیند و بابت العصمہ و شیخا و سہ کرامات حضرت جدی مرشدی قدس سرہ چہم دید
 خود نقل میکنم اول آنکہ بعد از بروز نمودن روح مبارک حرکت لبہای مبارک بندگی شد و احوالات
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکہ در عالم حیات دنیاوی عادت سانی بود و بانکہ بہترین سرور بخدا
 برو مال و غیرہ جہد بلیغ می نمودم سود نمی داد بالاخر از دل بطور ظہر عرض داشتم ایچہ عرضہ داشتہ ام نگاہ حرکت
 بند شد بن بعد وقت غسل باز همان جنبش لبہای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم ایچہ نمودم باز سکو
 شد باز بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و ہم باز همان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد
 و علاوہ ازین اکثر کرامات بطور آنکہ تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱۰ - بنی آلت کہ
 حضرت حق سبحانہ او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواہ بشرع پیشین در رسول آنکہ
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الہی بہ بندگان فرستد انجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان
 اعتقاد و اچہ کہ وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام نیابد - آری اولیا اگر ام نوعی و گراز
 الہام سر فراز شوند **نور** ۱۱ - ایمان مشاہدہ با آنکہ نصیبہ مہربین و ناشی از فضل عظیم و شرف بہت
 اما اینکہ ندیدہ گردند و بجز شنیدن اخبار الہی ایمان آرند این ہم طرفہ شناسنے دارو - و لہذا باین نوع خاص
 ایمان بالغیب عند اللہ از ایمان مشاہدہ محبوب ترست ملائکہ بر عرش و کسی دلوح و جنت و ملائکہ ایمان بالشہود
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکہ و تمیز ملکت و نزول وحی ایمان بالشہود
 و ما را بالغیب صحابہ و اہلبیت را بر حضرت نبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و معجزات جلیلہ اش ایمان بالشہود
 و ما را بالغیب اگر چہ بتاخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی کہ عبارت از کثرت ثواب زیاد
 قرب الی اللہ است نصیبہ حضرات اہلبیت و اصحاب است رضی اللہ تعالی عنہم جمعین فضل جزئی یا
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافہم - این سلسلہ از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمۃ اللہ علیہ
 شنیدہ بودم - روزی بطور و خط میفرمودند کہ سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب کرام خود را خطاب
 کردہ استفسار فرمودند کہ آیا میدانید کہ ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول اللہ یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل و حی اند عرض نمودند ایمان مایان فرمودند
 چرا که در شامین خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان کسان که
 بعدین خواهند آورد و اذق کتاب نوشته یابند و بروایمان خواهند آورد و تا اینجا شنیده عرض نمودم
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل مایان شد یانه همان جواب رشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پدید شده قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الامقام است و همون اسلم و احکم است - و منع مذہب
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از متاخرین
 ملا سعد الدین گفتارانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن اند پس هر یک سبب بیگانه
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کنند بیج نقصان و در سنت او نخواهد شد بدستور سلسلانی الذہب خواهد شد
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد و فوق البیان است
 بالفرض اگر انکسرتوب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را و رو و وظیفه کردن فضايلتی ندارد
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن
 که یک پهلوی او ضرری علی و پهلوی دیگر از نفع نمی باز سلسله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه
 مقلد حضرت امام و الامقام خود یکم پس اینجا چرا از تقلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم بتعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که سجد الله را با بان مرد و و پلید یا مسعود است خدای نیکو
 میداند اما سجد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت
 حمایین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود
 بخوانید - نمندی خواندم فرمودند بنحور و رسولوی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمودم بلکه استنباط این بحث از مولو ایضا حسب کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاضرت
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر
 مختصر درین سلسله ارشاد شود تا حرز جان و ایمان خود و کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدای است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی مجازین اول و اجتهاد
 خطا کردند و مجازین نهروان قطعا فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است
 خطا و اجتهدای نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار را از زیر است که اگر خاشاک نشینند فتنه می خورند
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما ناخجانش سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲۱**
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیون می محض بنیای الهی میسر می آید محامده و کتابه و طی است هر که
 نبوت کسی گوید کافر است هر که ولایت ابتداء اما محامده را شرط راه ولایت داشته اند غالباً بی محامده
 نیابند - و چون یا نبند بجای نه نیابند بلکه محض و بیا نبند **نور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض
 بر دو انالسان است جن و نساء الفیة از انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند
 گو درین هم کثرت بر دو آن **نور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
 را شل که همسر برابر و در جملة کمالات عالیة تشریکش باشد محال و متبع بالذات و خارج از دانه قدس است
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا لافضل **نور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است
 مبرم و معلق - مبرم واقع شود - کما هو المردنه - و معلق واقع شود مرتفع گردد از صدقات و غیره
 مثال مبرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های دنیائی مثل
 امراض و غیره که از جود و جهد تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي
 رقي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس له اعلی منه يحبه من ذلك المقام فهو صادق لكانوا
 وحكيم واما سواه تحت حكمه نور ۱۲ - درین زمان مردمان الهستند و جماعت زحماورت رافضیان
 و صحبت ایشان از حال امیر موحیه و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است
 لهذا مناسباً ذکر بکنای از جانب امیر موحیه بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین
 اولیاء قدس سره میگیم که برای صورتی مایه سند کافی و دانی است - در فوائد الفوائد ملفوظ انتخاب کتب است
 بنده عرض شد است که در اعتقاد و باب موحیه چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوٰه والسلام - او را خواهری بود ام حبیبه گفتندی رضی الله عنها او خیم رسول
 بود و رسول الله علیه وسلم نور ۱۳ - از سعد بن العاصی بآب هم در ذکر فضل صحابه بر جمله اجماع ذکر کردی و نسبتاً
 ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و صلی الله علیه
 و سلم افتاد و بجا عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جمله منان همین فضل صحبت است بحسب
 یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بکنای مخدوم غلبه الله فرمود که جمله جواب
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از او افضل خلایق همه بسیار در
 اند صلوٰه الله علیهم و بعد از انبیا و رسل علیهم السلام افضل بنی آدم است محمد علیه الصلوٰه و السلام و افضل است و افضل است و افضل است
 علیه الصلوٰه و السلام صدیق اکبر بعد از خطاب بعد از عثمان بن عفان است و بعد از علی قنبر است رضی الله عنهم - دیگر را
 دانست که خواص بنی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوٰه الله علیهم افضل از خواص بنی آدم - و خواص بنی آدم افضل از
 از خواص ملائکه نیست از حسب سنت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه
 رضی الله عنهم بنی فضل صحبت است بحسب یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کانتم بایهم اقتدیتم بآئینهم - این بر عموم است
 چنانکه برخلافی را بعد از جمله صحابه اندیش بدایت دیگران مقتدا را اقتدای ایشان را هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی - پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل در جمیع معانی بهم بود
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همهجا بصحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگری را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان را دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین بصحبت تعلق دارد
 آن کجا حاصل کند بندگی خدا و معظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک را ندیست
 ماهن گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی حمل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت
 و رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس
 ای عزیز بعد حصول ولایت این نشوئی مدام برای بقای در مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری
 و رزق خسران نیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود
 دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو
 بقای ذات باری تعالی بعد از فانی جمله ما سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند هم
 در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بخت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید بیک دیدن و بیک دانستن
 حال سالک شود و نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید
 موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیر الی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آئیده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است
 در ذات بخت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر از سیر

میدهد و همین است مسلک جمیع اولیاء اللہ تعالیٰ از قادیان و چشتیه و سهروردیه و غیرهم رضوانی باشد
 تعالیٰ علیهم اجمعین - الا شرفه و قلیل که بوجدت شهود رفته اند و این را مقام ابتدای سالک
 میدانند و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای اللہ در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند - اما میدانند که کوکب را هم وجود همچنان
 باقیست گویا از نظر پنهان باشد کس بر چه که بیند یکی بیند ایلی و نستین نیست لاجرم درین توحید
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق نیست شرفه قلیل قائل این
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ دوز بهان نقی و غیره - و
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی - و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی اللہ صاحب محدث دہلوی که
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمود و در چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب
 مولوی غلام کحی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در دور ساله مسبوط
 نوشتند باز در این کتاب مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی اللہ صاحب محدث برادر مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات اطنال ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است
 و بنابر الاطلاع علیها فلیرجع الیه - پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قیاسه نصیباً کاملانک
 و کریم یا کریم الا کریمین آمین **فصل** مقامات سلوک قادیانیه بناسوت و ملکوت و جبروت
 و لاہوت اندنا سوت را عالم شہادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند - و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی را گویند

ولا هوت را عالم هويت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر می این عالم
کردن ضرورت در عالم لا هوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله
شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **لور هم** سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگر می آید و
همه اولیا و الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل
نبوت و رسالت مساوی اند - **کما قال الله تعالی** - لا نفرق بین احد من رسله مفهوم آیه شریفه از مساوی
در اصل رسالت خبر میدهد همچنین جمله اولیا و الله تعالی در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله لا نفرق
بین احد من اولیاءه از مساویات اینان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل
یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت
سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر
کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزی چون در مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد
و درین سیر مساوی ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود - و نه
ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متفرک ازین خبر میدهد
و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است
چنانچه گمان بعض متصوفه حمل این زمان است اللهم احفظنا من احواج عقولنا **لور هم** - **الطلب**
طلبان طلب الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد
آنکه روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان
و رنگ روزد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت
و گفت خلق یهرب من خلق مخلوقی که زبانیست باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **استفسار**
معلوم شد که در شوق نقای جنت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار که فردا
خلق بطلب طلبا خلقی بخلق شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **سید**
معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می آید یا نه **سید**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان شبههست فرمود
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم امرت ان اصاحبهم واولئسم این قومی اند که طلب خاق میدانند
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موانست کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من ی الجلا
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت نجیبین قوم مناسبست گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی
 ندارند فائده زائده - در اینجا خشنه میگردد که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نهار و دجاست
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد جواب آنست که اگر
 این طلب از امر باشد مضافه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است
 از ان بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **فهرست** - اگر بر هوا می‌گیسی باشی و اگر بر سر
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است
 بخدا و تعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **فهرست** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را
 از جناب یاری جل جلاله الهام شده که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منها فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت و افرودگشت یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلتی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت و دست از کمال
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کسیکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته نشیند و خود و در و در و در
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات ثلاثه پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم ندانند و از
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است
 بپا و تعالی حاصل نماید نگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی دست آید و پیش ازین
 اندر جبر و ولایت بوی بشامد و ترسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم ندانند و خود را از اکابر
 اولیا خوانند **فهرست** - شناخت اولیا را از خرق عادت هیچ نیست زیرا که مشرب است

بین الونی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب تنیاز نشود نور ۹- طریق امتیاز ولی از غیر او
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فاهم صحبت دارد پس اگر بینیکه از صحبت خدا یادی آید
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد- در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تعالی ایشان را موجب کرد
 حق باشد نور ۱۰- صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود-
 نور ۱۱- حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند- فقیر صورت سه وجه بصیوت بی شرع
 و یکپو تو بلیوت- و یا فقیر صورت دیکه و بجهنا نهین بے شرع دیکه تو لمانا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با و میا خیر و هم میا ویز- چوانی که زیر نقش حسیت اگر کاذب است
 صحبت با او قریب دارد اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد- نور ۱۲- بعضی چهل از مقصود گویند
 که شریعت راهی و دیگر است و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار- ای سفیهان بشنوید و
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم- یرحمکم الله و یهدیکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل و مقام
 بود و از بارگاه اد تعالی اجل جلالت باریت مکرمان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن- پس
 اول اهلیم اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند- من بعد برجه ولایت می رسانیدند و آیا
 همه بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه و لا
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هر گز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافته نشود اگر چه عکس ممکن است مگر ناقص
 باش بسا درختان که ثمر ندارند و یا بمعنی از شجرت بر نیانند- آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری نثر
 نیابی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد- مومن یا کافر- مومن دو قسم است- صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت
 و ولایت دو صنف است عام یا خاص. عام از آیه الله ولی الدین امنو الخ - مستنبط میشود یعنی بر مبنای
 ولی حدیث و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعوره جمیع موجودات بر خیزد و در ذات یا رب
 استغراق یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض
 وهب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و کلی است
 بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است
 بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالکدشت پس ازین تمسید
 با حسن وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام
 بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود. پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ محض و مسلم عارف شیخ با غیر مسلم ادبی و عارف
 بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر
 و از همین جا واضح شد تفضیل شخنین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی نموده و گیر دلائل تفضیل شخنین این دلیل
 هم بسیار قوی است پس میگویم بدان - ایک الله فی الدین - که شخنین بانی و پرورش کننده شیخ
 نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود. و انسان بدرجه ولایت میرسد
 پس شخنین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام
 و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت در که کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام حبیب است پس ولایت
 کجا - و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه لور اسلام - توضیح مقام ترقی و تسنن اصطلاحی به بزرگ
 چون سالک قدیم در ادویه سلوک می نمود. و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله
 طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا نهایتی نیست شروع میکنند و دام در مقام یعنی در سیر
 فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود ذات بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد
 محض در ذات باری غائی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و ایستقام برای ایشان مقام
 ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که در قسم تعدیه نمیشود و لهذا

از نفع رسانیدن بغیر خود معذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از نفع مخلوق بهم رساند پس آنگاه او را از ان ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز سالک شعور ماسوی الله معه شعور وجودش از زانی میدارد و از لا بهوت باز بنا سوخت می رساند و ازین منزل هیچ نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و نفع نمیشود آن بدستور بحال برقرار میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجهیکه باز اکثریت در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در نفع رسانی دیگران معذور نیستند و در منزل حجت از لا بهوت بنا سوخت میشود و همین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود هر اد تکمیل ناقصین است و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال دیگران خبردار و گویم به ترتیب قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود حال او مثل حال نابینا مادر زادت که هرگز بشعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوباطی میشود و در لقیظه چیز سے از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پندار نیست و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق داند و خداوند که این بنده ذمی تیره و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه منتقل دانستند که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه خود داند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست پس آنکه نفسی از وی بخلق نرسید و خدا بهر حال آنرا پنداشت
 سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود
 ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا بخلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم
 بهر حال میدان چهارم آنکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست
 و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم غیب
 بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بحر کیساعت که فوق آن
 ساعتی دیگر نباشد باقی نماید نگاه ابلیس بعین محلی چنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک
 خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی
 ان ربی غفور الرحیم چنین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا
 ماشاء ربکم ان ربکم علیهم حکیم اگر فضل الهی شامل حال مییابد و توجه اولیا الله که حقه متوجه باطن این
 بیکس و ناپاست البته رای می یابد و الا فلا حضور سیاه غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض
 سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه شکنی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو تو انداخت و از چیزی مانند غم
 فرو داد که باوسیل شدم با برفی دیدم که فتنه آسمان با تاناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم
 که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال
 ساختم این سخن شنیده آغوش بانشین الشیطان الرحیم خواندم و گفتم که ای عین و نشو فوراً آن نور
 بتاریکی و آن صورت بمسک گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعنم خود و بچشم پروردگار خود و به نطق
 تو در احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این آقاه بنفقا و اهل طریق را گمراه
 کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت است حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید
 چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق حلال
 علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع
 زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال فسق کفر

انجام کار شاست او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بدون دشواریست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان چنانچه
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور
و نخوت و کبر و عجب و کبر و دغا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با نفس
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از دلیلی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و عیش و عشرت
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلطیرون آید باید که
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **ثور ۱۸** - اصل الاصول
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ است باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خونیشتن را زیر
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ
میرسد از آن بشکل نواره نورانی یا شعله شمس یا نسیم سحر یا قاطع اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بدراج علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی خبری
آگاه و خبر در هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست
همانست چنانکه در همه عالم بمنظر مختلفه جلوه گر شد در نیجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علمی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علمای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ انتها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی
 داند و انتباه و انتباه است که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه بماند همان یک ذات ماند و پس پس چون
 بدنیطور در اوست کند قلب طالب تصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تمجلی خواهد شد و هر سه
 صفات بهمی و سباعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت سالک را انکشف خواهد کرد و در
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار روح بر فوج حضور بر نور
 همه در عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت کداهی روح شکل
 و مانند روح بر فوج آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور
 این راه بطیفیل انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام هم چنین انصورت بهم
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی
 کمالان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مری میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شوق برزخ چنانکه مذکور شد مدام انصورت مثالی شیخ بمقابل و
 ربه است سالک بفاصله یک دو در عه موجود و بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشت و
 و از حقیقت بهمی باوج انسانی خواهد رسانید پس اگر بافضال الهی انسان صورتان بهایم سیرت
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خواهند شد و نه مات الحمر و غلطی نده خواهند
 اللهم اخر جناسن ظلم هذا بجهل فی نور تلك المرتبة السنية الرفیعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرش
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای
 برادر چه میکنی نمیدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی
 بگه گفت فی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی تر بسبب پرورش
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد را سگ میدانی با بابایا ترا بری کرده
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر رو آب برده و برابر خود الیتاده کرده گفت
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگه چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم محض
 اثر صحبت و تربیت جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آواره برگوسفندان تا خندند هلاک
 کردند و ندای گفت بگه بگه میکنی او گفت خاموش باش تو هر از اصل خود بیرون ندر خسته بگه
 رسانیده بودی الحمد لله که ز منمونی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر دین تمثیل غور
 و خود را از تنه صفت و فی علی کرده صفت صلی براتنا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته
 بی شیری گیر تا تر بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از اندک اللهم از قنا این نور را ای برادر این
 جلوه یکذرات است که با انواع و اقسام خود می نماید و بهر طور که میخواهی سغیر یا بدین خود از ذرات خدا
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی شبی تنه کس از تیر اندازان
 بصحرای فتنه دیدند که در آن صحرای لقا و دق پیری بر سندان شسته و چراغ پیش او روشن پاتری
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نوازند هر تنه تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام شسته و او عیش میدهد با هم مشوره کردند که تیر به باین محض نامرئی
 باید زد و کی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پاتر سوئی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارد و بر چراغی زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بر هم - رای آخر پسند
 هر سه آمد بر چراغی تیز و در بیدار رسیدن تیر چراغ خامش شد و تمامی تماشای از نظر غائب گشت هر سه
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح برخاسته برای آوردن تیر رفتند چو می بینند که تیر در کله بوم مرده
 خزیده است و در گریح پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه که بود از ذات همین بوم بود
 از دل بوم پیر سر که ظاهر شد از کله او چراغ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رُسیه حقیقت همان
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غفلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از
 یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از وفات
 ابدان در آنجا تا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفسلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و اولئک ثابت شده و هم باعتبار نورانیت
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم باعتبار کیفیت و کثرت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و خلل
 بر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و مستقبل آنجا کنجایش ندارد و درین عالم آنچه که نیست
 نیست نخواهد شد و آمد و رفت و خواهد آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار
 کتاب قنوجات کی برین دعوای یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة من ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح
 فالاول لیس غیبا محالیا و الثانی غیبا امکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و ینجرون عن حوادثه
 کثیرون بخلاف الغیب المحالی فان مکاشفیه اقل قلیل انتهى **نور ۳** - قبر سه است قبر دنیا که آن کس است
 در زمین قبر عالم مثال آن قبر است که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و خلل بود و قبر است باعتبار لطافت
 و نوریت شباهت برزخ و باعتبار محسوس تقدیری بودن مشابهت قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبر است اصلی و جا نیست
 استقراری یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی بوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعلیم و
 تعبیر و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبر است مدد گیرد و قبور برادر از سوره حیم و غیره بطول خلل

و عکس پیدا شد و این قبر محل انکشاف قطاب است یعنی اقطاب وقت را کشف حال نمیشود و از
 قبر عالم مثال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین
 قبر متعلق است و مکالمه اجبا با موات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن بشنود و بدو طور یکی بطور خطره میخورد و سیاه آواز
 مثل آوازی که از قهر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بزرگ میوه میوه میوه را اول آنچنان
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب
 سائل آید آنرا جواب از لطف و اندک و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید
 اخیر تبه کامل و آخرت است که از آنست شوق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه متلا حیوانی خورد یا سوخته شده پس بعد نفهم از شکم حیوان هر جا که فضله
 نفهم این جسم خارج شده قرار گیرد و بهما قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که نفهم
 او مست گاهی زائل نمیشود و بهیچ نوع استحواله تغییر یا پس آن جز که بهما از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد
 بهما نجای قبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قبر اصلی و قبر دنیا مجازی است مثل شعاع شمس بر زمین یا نور چراغ در
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد به همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحوالات
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بر آنکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از اینها اجلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روزی شاق
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کف فرموده بای شنید این حیات اول بود بمقدار
 او تصدی داد چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این
 آمدن حیات با عالم اجسا و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم میگذرد
 چون از اینجا بعالم برزخ رسید این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به برزخ جای گرفت و چون
 از اینجا به آخرت برسد انتقال از برزخ موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد از آن نیست **فصل ۲۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد از اطلاق که مراد از قباحت است باز خلقت نمود و ازانی داد و آینه برای ابدالابا و باقی دویم بگذارد تا عالم حکمت و عقل همین که خود بود و محض از قدرت بود آید باز برناو کردن قدرت چنانچه کرده خواهد شد پس باز وجود آوردن عالم باقی شستن از بر صحت است (جواب) آنچه که در اول و دوم مرتبه شد بعضی باین می آید که اگر پسند ظاهر بید مسلم دارند و در نه باطل است و کوشند اینجا زود و مفید که نام دو مقام است یکی کائن الله و لم یکن معشی - این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا خود را ظاهر کند و ظاهر که ظهور آن است تخلیق ماسوی چگونه صورت بستی لهذا را دره تخلیق کرد و عالم از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین بخش معرفت خود است و پس که اگر خلق نبودی خالق را جزا و که دانستی - و خالق که گفتی پس بر تقاضای مقام وحدت ماسوی را بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر کلمه گفت و خلق را مستحق جواب بلی گردانید و باز زنا خواهد کرد که معنی العالم حادث مستعدی این نفاست باز اگر زنده نکند همان مقام احدیت نام مقام واحدیت چنانکه بود و با جواب زیرا که احدیت بمنی از احدیت نیست بخلاف واحدیت که قطعاً بمنی از احدیت است و بقای او هیچ منفائی احدیت است چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است که هو الان کما کان پس تجلی هر دو نشان خواست تا مقام واحدیت باز برده از روی برانزد و دوباره از آن برافش تجلی ماند لهذا عالم فانی شده را با از احباب خواهد کرد و نیست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت وجود ازانی دارد و باز او پس نگیرد - دیگر خدای داد که حکمتش چیست جل جلاله و هم **فصل ۲۳** چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و غنچه خلیفه الله بودنش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه علوی پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا راهی بدان سوخی یا بهیم ابلیس لعین آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعضا صاب و عروق و خون غلامم شخم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعضا صاب نهاده با هر یک متال و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصبیان و منافقانیها با تو می خواهد کرد که این

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک دیدم که در آن راز نیست مخفی و دعوت
 نهاده مرا با نسبت قدرت میسرند و دنیا چار بیرون آدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را میسر نیست ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد
 و زنه شل و دیگر خجالت او هم بود پس تو از آن را از چراغ غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را
 نمی جوی و نمی یابی اگر آن سر در یابی آدمی شوی و زنه پنج مانی و پنج فتوی عشق الهی و دل پیغمبر الهی و خود را
 شنید آن محبوب کنی تا که چیزی گردی و گویند مردی - **تور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت (خیلی)
 دوم نسبت (بسی) خیلی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جیبی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی
 طالب باشد و لیا را بشد این دو قسم نسبت بنسبند بعضی نسبت عاشقانه می دارند و بعضی نسبت
 محبوسانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سواک آنست معنی این کلام که فلان
 با نسبت است **تور ۶** صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذی العجل
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی آنچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است
 شخصی همیشه طلب پیر می شد لکن او پیری حسب طریقه میسر نیامدی روزی تنگ دل شده قسم خورد
 که امشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این مطالب و ق که قطع بود
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در اقل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد
 که ازین حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان
 مشغول شوم و بخدا رسم دزدیچاره چه داند - توندیدی همی سلیمان را چه شناسی زبان مرغان را
 و اکل و خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرا برو و آنجا گوشه
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و بعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید تضرع علیها

را از نگاه باری تعالی الهام شد که بروید و فلان دزد را تعلیم داده و تکمیل رسانیده بگوئید که کن صاحب
 صادق ما را که مرد مکرر و بسیار پیرسان چنانچه در آن واحد به برکت تعلیم خضری دزدی رفت
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مردی را دریافته بر او رسانید به بیند که طلب صادق طالب اسپر
 ناقص چه کرده و چه شد **روز ۲۷** شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسیار
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بارها دیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر از اهل آن حصه داده اند چون دیده شد حلو
 بود با چراغیت فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فدا بخت درین صفت
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت بسیار بد که ماهیت اشیا را تبدیل کند اگر مرده گوید که
 زنده است زنده شود و اگر زنده را گوید مرده است مرده شود اگر لحم مردار را حلو خواند حلو شود و اگر
 حلو را بر او گوید بر او زرد و تریاق را زهر بلبل سازد و زهر بلبل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی سیدنا
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر او حلو او بسته خورد و
 چه باک که بقوت کربتش خود حلو شده است و بر ظاهر که چون ماهیت بدل میشود عکس هم بدل میگردد
 مثلا شراب نگوری که نجس العین است اگر سر که شو خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست
 بوجه بدل ماهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان مناقشه عرض نمودم که سبب
 یاسیدی تسکین خاطر شد **روز ۲۸** روزی عرضیه دیشتم که روح چیست فرمودند عکس صفت
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متمتع الا درک اندر حقیقت روح چنان
 پنجم آید که عکس و ظل است **روز ۲۹** روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای نمازی
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و عبد ربک حتی با تیک الیقین میخوانند
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا
 از نگاه ترک نماز بسیار دور اند ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی میجو سکاری باشند و قتی بورد و از ذات عجیبه غریبه بجز تیر نمانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر
 شبلی قدس سره همچا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بن داوی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد
 و سنگی نان شعر خواندن گرفت محذره جنید رضی الله تعالی عنهما خواست تا به پرده رود و حضرت
 جنید فرمود در حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت شبلی بعد ساعتی بخود افتاد
 و تا دیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از ان مقام باز گردانیده بمقام صحو
 و هوشیاری آورد و دست بلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون
 به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را بهجوارات و تجلیات انقلاب احوال
 بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت
 که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن
 در غیبت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انعی شود و اینهم سخت زیست است
 که ترک سنت مومنه بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی الصواب است
 باز عرض کردم که استعراق و تحریف نماز است و در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند
 ندیدی که همانین چگونه بخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین
 با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعیه قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم بالصلوب
 و الیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز در یک موعظه
 گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه و مسجد الحرام که یک رکعت
 در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی که تردیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا
 مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و حکیم
 ظلی و مثالی مشابه اصلی اینجا ماند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن
 را بحال و وسیع است تا که اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی در بارند اللهم از قفا فور - بدانکه
 انسان عالم خیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است

نکلانی انعام مجمل فیهونی روح مجمل و کلانی اللوح مفصل فیهونی قلبه مفصل و کلانی العرش فیهونی
 جسمه و کلانی الکرسی فیهونی نفسه از اینجا گفته اند که فکر کن یک کیفیک فلیس شیء خارج عنک اما سمع
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً پس هر که این کتاب بخواند
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شود و هر که تمام تواند فا فردا بتیسر منته قال تعالی اسنر بهم آیاتنا
 فی الافاق و فی النفس هم حتی نمین لهم انه الحق و قال تعالی و فی النفسکم افلا تبصرون با بطلان اینچه در عالم
 کبیرست همه درین عالم صغیر موجودند و در عالم کبیر شاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم ابر که در جمیع مملکت
 بدین تصرف دارد و کار همه بواجع فرمان اوست در انعام شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض با او باشد از اینجا عقل است که کار وزیر سر انعام مید بدینکه
 توان گفت که عالم کبیر را شاهیست که فوق او شاهی دیگر نیست و آنرا شهنشاه میگویند یعنی
 خدا عزوجل اینجا بجای امتالش روح است که غلی از ظلال و تعیینی از تعینات اوست
 جل جلاله و در انعام شهنشاه را وزیر میست که او را وزیر اعظم و نائب کل و خلیفه مطلق گویند
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم اینجا عقل است که عکسی از عکس
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه اینجا شهنشاه حقیقی
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و اینجا قلب است که خاص سقر و
 محل روح است و اینجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است اینجا در مقام علی و در حدیث اینجا روح محفوظ است که ماکان مایکون بهم
 مکتوب است اینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می آید در یک پیشه و همه با
 در و محفوظ است اینجا ادراک باری تعالی محال و معتذر است اینجا ادراک حقیقت روح و شوار
 و متعسر است اینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است
 و بمعنی ممکن هیچ جا نیست اینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت
 که فلان جا ممکن دارد و اینجا مثل چون خدا خواست که زید را پیدا کند اذل از اده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر خلق زید باین بهیت و شمائل و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ ساطعه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه
 موکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و
 ایشان در اجسام اثر کنند و فوای جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت
 زید بد انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیچ شکل و شمائل در رحم مادر
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طو که خواستش او تعالیٰ نیست
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد در خلق زید نقصان
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفری که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور شال آن در عالم صغیر باید
 همیشه مثلاً دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجوه نطفه و ارواح حیوانیه
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله
 و آن بسم الله همیشه صورت که خواستش تو بود از آنمله بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء
 کار دل تو دوباره نوشتن تغییر می ازان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر
 داری که باریک تر ازان نویسی یا جلی تر یا هر چو که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجا موت است که جمله ملکات تن را در هم
 و بر هم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف
 نفسیه فقط عرف رب و ان الله خلق آدم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس با درسد و نفس ناطقه
 و صده و ده آنجا تدبیر کلیه را امر اجرا باشد و امور جزئی را ناظران و اید آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را و هم دخواست آنجا شایان را مرکب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده
 هر یک از آنها بروی آنجا سلاطین را لشکر بایک دفعه دشمن کند اینجا هر دو دست تست که فیت
 مودی پرود از آنجا تحصیل را بایک اموال و خواسته های شاه بی فراهم کند اینجا قوه شمولی
 که اکل و شرب و جمله خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شمع و کوتوال باشد اینجا قوت غصیه بر
 سیاست است که کار کوتوال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافته بمشور سلطان
 عرض دارند اینجا خواص خمسة باصره سامعه شناسه ذائقه لامر جاسوس اند که کل حالات خارج بوسه
 حسن مشترک میرسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک بر خود ماسور اینجا قوه باطنیه و غاذیه و ناسیه
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و معده کند تا حرکت
 درو کار خود کند و باطنیه بهمضم او پر دزد و دفعه دفع فضلات همچو کتاسان کند و غاذیه باعضا بدن با
 تحلیل رساند و ناسیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز
 طعام را بخت میکند آنجا نگرین میباید اینجا نگرینگر که هر گونه غذا شرح رنگ دانه خون میکند اینجا سقه
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده در مثانه اندازد و از مثانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدوے و ککله باشد اینجا فز
 را بد بر مری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دو او پر مهر و خدایت طبیب و مقدار
 بودن محبت که جمله تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماسایق که غذا را از معده
 و زوده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طایع باشند اینجا خصائل حمیده و شمائل غیر مرغیه اند
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا استارگان خشنه اند که بفضوے خود
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارانارت و اضادات
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه استاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا مویها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متغفن باشد اینجا
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و آلفه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمکین نیز مانند چشمه که گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظت و
 نیست لهذا ملک الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه
 بینی بد بود است تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زهر بر رسد
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که به رطوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا شعیره
 در عیشه آنجا حیوانات از استیلا شیا متعفن پیدا شود اینجا هم از استیلا بلغم حیوانات مختلفه مثل
 رشته و کدو وانه و غیره که گویاید آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زخ و تعذیب همچنین از صحت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید
 و بخورید و بنوشید و بپوشید و راحت یابید و از مرض تعذیب می آید نه در خوردن و نوشیدن لطیف
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب خواهش و مرضی کردار و گفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تدابیر عالم
 اینجا نباشد و مقراند اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میگوشتند و حکم و نافذ
 میکنند چون رفتن و بقیه اعضا با رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند
آنجا نعمات و مزایای و بخت آنجا و از خیره انسانی بجائی مزایای و نعمت آنجا و اولاد آنجا
 همیا اینجا و ندان آنجا مناظر حلیم افتاده اینجا و ترنگان چشم نهاده آنجا هر گاه اینجا خواب آنجا حشر آنجا
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل تعلقات العالم و اینجا علم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند
 بیان ما تفصیل آنها را و وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آید سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
 انت العليم الحكيم گفتا کرده شده باجماله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان عالم خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور بیا کرده باشند و سهل نگذرند
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تبصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین
 سیرنا گزیرست تا بوسیله از عرفان یا بدور نه از جاهل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خداست و عالم
 واحد حقیقی است و احد عددی نیست که بعد و سه پریم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از دو سه چهره مرکب شده و نه از از چهره ترکیب یافته لور اسم -
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هو لست چرا جدا قرار یافته است از اینجا معلوم
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبک و کم بر تقدیر غنیبت نیز از تالیس اعتباری
 ناگزیر است و این همه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت مثالی جدا و اسمی علیحد است پس
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یک سیر لا هو لست کافی بود فانه مقصود
 کمالا یغنی ازین تقریر و اوضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هو لست موجب جدائی صفات از ذات نیست
 و نزد تکلمین صفات نه عین اند و نه حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم
بالصواب لور اسم - ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله - ما رایت شیئا الا و رایت الله بعد - ما رایت
 شیئا الا و رایت الله فیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله معه - این چهار مقوله بزرگان اولیاء الله تعالی
 وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده
 مقوله اول ناشی و ما خود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لایقول لصاحبه الا تخزن الله معنا
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله است و مقوله دوم ما خود
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی با صلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد بعد
از ان بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق دین هر دو خوب محبوب است
اما اول انتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی
من الله که برهان الهی است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی
موافق شعور و فهم خود که برهان الهی است و اینجا از جذب و سلوک بعین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور
که اینجا تفصیل سلوک راست با زنی و معصیه و خیر از تعدد مشهور و سید بدو شک نیست که توحید الهی باشد
یا الهی افضل و اکمل است باز مع بوسه از تصادوی هر دو مشهور است که در فی نیست باعتبار عین
مقولات یکی را بر دیگری فصل است این فائده بعین سبب در دم تا تفصیل یکی بر دیگری معلوم
نور ۳۴ - وقتیکه انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم لایک و یک سفلی
از قسم شیطانی و اول انسان را و بکار خیر و شرک باشد یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت
بر فعل را و دهر و یک خرکار بد حرکت شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد این را درج
شسته خبر انسان و دیگر حیوانات را نماید باشد انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان
کماهی موافقت کلین و گاهی موافقت شیطان نماید درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک
ندامتی رسید این سلسله واردات مدت العمر بهین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است
عبارت از بهین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند بهین و و ملک و العلم عند الله تعالی انسان
باید که مدام موافقت با ملکین دارد تا نجات آخرتی یابد نور ۳۵ - در هر زمان غوثی میباشد که
تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است بیج ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب
در هم گویند که کار عالم را در آید باشد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله
نام کنند و او را دو وزیر بپسند و بسیار باشند عبد الرب و عبد الملک عبد الرب وزیر بهین است و عبد الملک
وزیر بسیار چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جديد بجای سعید عبد الرّب آید همچنین این دو رتاقیامت دائر و سائر خواهد ماند و زانسان نبوت حضور
 نبی ماصلى الله علیه وسلم عبد الله بود و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرّب چون عالم
 صلی الله تعالی علیه وسلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرّب
 چون دو صدیق اکبر باختر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرّب
 سیدنا قنصی علی چون دو رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی قنصی
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرّب چون دو عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرّب چون دوره جناب امیر
 پسر رسید نفبت عبد الله بی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن مگر
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشید به توسط اوتیج بیج کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الفوت و سید الجماعة فی زمانه و منهم من
 یکون ظاهراً و حکماً و سبوا الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر بن الصديق و عثمان
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزيز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما
 محمد بن هارون الرشید و کابی زید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الامم رضی الله عنهم و لا
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرّب والاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله
 عبد الله قال الله تعالی و تقدس و انه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فالقطاب کلهم عبد الله و الاثم
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرّب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت والاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نوراً و الاثم
 افضل من النبوة من حیث انک دلائل نبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از افضل علی
 یعنی عنده شوق و محبت و دلائل باری سبحانه شدن همه شمایا بمقابله آن وفانی و مستهلك بودن
 همه دران و مراد از نبوة تنزل است از ترقی یعنی ما شعور ما سوسى دادن و بنا سوت آوردن و بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامحاله ترقی بی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذا الله ولایت اولیا از نبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام ^{لور ۳۰} - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که چون اولیا را الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته لبثا شدت و فرحت روی نماید آنرا در اصطلاح اینان بسط میگویند و هر دو حالت مدام دایر و سائر میماند چرا که اگر مدام لبث ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حائل میکند آتش شوق را دهن زنند آنگاه حالت اینان وحشیانه میشود و حرکات مہوشانه بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان بهر میشود باز چون قبض رفع شد ببط پیدا گشت خلوت تازہ و لبثا شدت سپید اندازہ عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است و دل از کثرت اقتباس النوازع و الما مال ^{لور ۳۱} - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زاندا از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود ^{لور ۳۲} - رویت باری تعالی چشم سر در دنیا محالست سوا ای حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک قهر را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد و گمراه است اولیا را الله را هم در دنیا مشا به چشم سر نمیشود و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشا به جمال الهی مذکور است از ان هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشا به جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشا به جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند ^{لور ۳۳} - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی عنہ را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند آنگاه که ذات وصفات بنده مغلوب شد و نفسا منسایا و محو و خالی شده ذات وصفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شد ولی شد و الله ^{لور ۳۴} بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشین و تقوه بکلمات نجس و لایق و غیره و لک اگر انجین کسان را نصحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را باینطور وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند طریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحی از مستحبات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار خود سازند و با وعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر حذر باید ماند و رنج حکایتی یاد آدمی نویسم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زبان سابق زن و شوهر بود نشو و طریقه ملامتیه داشت یعنی لطاف محاربات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میگوید که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چقدر بدترین خلق الله است و تعالی مرا بیا مرد و شبی زن او از خواب بیدار شد چپ بید که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچند الله امشب مرا عقد این امر معلوم شد که تو خلاص خود را می پوشی شوهر گفت بچند انستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نمیداشتی مرد مدید باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم دیده بودم این شنیده و از کثرت ندامت جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۴۲ - معراج با جسد در جاست

یقله خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که اسی وی را غلبه شو کو بر تبه قطیبت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۴۳ - معراج روحی در حالت نوم یاد واقع که آنجا نیست استغراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۴۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۴۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیقت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبری فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین الله و ربه

التشریح الذی هو مقام القرینة وهو لا فرد و هو دون نبوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصلوة
فی المنزلة عند الله هو المشار الیه بالیسر الذی وقرنی صدر الی بکر ففضل به الصلوة فی قلبه
مالیس فی شرط الصلوة ولا من لوازمها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه وسلم حل لانه
صاحب صلیة و صاحب سر نور ۴۷ - ولی را خفای حال خود فرض ست چنانکه نبی را انظار نبوت
الاجبوری اگر ظاهر شود شود بافتیاری انظار میکند و نیجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله
بر وجه غایت خواهد شد مدیسه از مریدان حضور سیدی مظفر علی بریلوی میگوید سبشی از شبها بفرودت
استنجا بر خاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی
سب یاری از بزرگان جمیع اند شل یوم موس و در دالان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده
گردد اگر د آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر و مرشد ما لباس فاخر
شامان در بر و تاج بر سر و بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند
بوسه بر پیشانی حضرت ایشان دادند این حالت دیده تحیر و ارزیزینه داخلی ایستاده باندم بعد همه با
اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر
سمیج شد نماز بجا امت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر کسبیت این مقام شدم اولاً
فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند تراش
باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایت این
ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام تعلیم و حوالگی خدمت ما هر چه بحضور و الابد و از ان روز تا وفات
از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت است
بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۸ - حضور قلب عباد
و قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه
مالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و نیالست
تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیا بخش این مرتبه ادنی است و این مقام

متوسط نیست و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل نیست یعنی عوام که زبان با خدا و دل مادرش
 نسال الله العافیة **نور ۴۷** - بدانکه عجب تراکست که از وون دل روزی کشاوه است بملکوت آسمان
 چنانکه از بیرون دل بیخود و از در کشاوه است بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از ان دور که
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوهر
 همه و میان شایسته نیست و گمان مبر که روزن دل بملکوت بیخواب و بی مرگ کشاوه نگردد بلکه
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بقلم تعلیم آید باید که بغیر تهاجمی شو
نور ۴۸ نفس بر سه قسم است مطینه - اماره - مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوة
 والسلام که اراده اش و اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بان راه نیست و او آنکه بر عیوب
 ملامت کند و از ارتکاب آن باز دارد و اگر چیزیست واقع شود و دپه نداشت و توبه گرداید آن نفس صاحبین
 و اقیاء و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است **نور ۵۰** - تلون
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگزیده است و در طی نمودن سماعی است آن راه صفا
 تلون گویند و عکس در تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است **نور ۵۱** - قلب و
 نفس در روح هر سه مترادف المعنی است که مراد از ذات انسانیست **نور ۵۲** - صوت سردی
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید مثل مصلحت
 البحر و غیره **نور ۵۳** - بدانکه دامعلاق حق دو قسم اند سیکه کاطان مکمل که به ریاضت و مجاهدات
 هر دو اختصایات الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر
 کاطان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سونی خلق ایشان
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست
 که هر کس از هر کمال افضل نمیداشد بلکه انگاه میشود که هر دو در کمالیت مساوی باشند بعد از ان
 یکی را مرتبه کمالیت بخشند و در صورت البته این کمال را بران کمال فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه
 که هر کس از هر کمال افضل باشد **نور ۵۴** - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

او طعام خورد و بحیث خود و پدرم که دختر کے خورد را خلل آسبب شد بیکدم نه سیر خجہ طعام بخورد
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان بری که بان دختره که نیم پادیش خوردی یکجا شسته نه سیر خورد
 و گواہ کند بر ظاهر که آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیندگان و نستندی که دختره بخورد
 قدرت آسببی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر موی تعالی بنده از بندگان خود را منظر
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکه می شنوی که آن سخن رسجانی همون میگویی
 که این گفتن را در امر او است اگر چه تو از زبان بایزید و حسین منصور شنوی مثلاً و دیگر واضح و روشن
 تر بلکه گوئی که عین صورت واقع و آواز نیست که موسی کلیم علیه الصلوٰۃ و التسلیم از شجره شریفه که یا موسی
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفته بود که ای موسی شتم الله پروردگار جهانیاں ما شت الله
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجره شریفه شد همچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجره انسانی که
 اشرف از شجرست سخن فرماید مردمان را آواز از گوی بشر آید چه عجب گفته و گفته الله بود
 اگر چه از حلقوم عبداً نشد بود - اگر چه بظاهر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام استکلم
 است که انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسجای هر کس نیاید اینجا این تکلم ظاهری
 خود را فدا کرده بمکالم کلام حقیقی چنان گفته است که معاذ الله یا غواهی نفس خود بان گوید یا شری مثل
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ که او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر شسته که تکلم
 حقیقی او را گویا نمود کما لا یخفی لهذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقوله فرعون
 و حسین منصور است که مقوله حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقوله فرعون بر عکس ناخط
 پس چون بر او لیا الله حال غلبه میکند و طاقت نیما شد بقاضا سے حال این از ایشان هر بر
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و مسح و مقام است اگر وقت درود و تہلیلات ربانی شود یا لک
 برقرار ماند مسح و رنہ سکر حالت سکر را اعتبار نکنند بر اہل سکر بیج باز پرس نیست مثل مجاہدین و نہ
 احوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکه ہر اہل مسح تذکر آن ضرور نیست چنانچہ مشہور است
 کہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود در وقت منصور کسی نمود کہ او را دست گرفتہ اگر

من و از آنوقت بودی گشتش گزینی یعنی بقا ضاع آنکه تدارک آن اهل محضر و نیست و از این پنجودی
 نگاه داشته می و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و اینجالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات
 اینجالت را شیطانی خوانند و غیرهما لایعجاب درین باره و از اشکوه رساله مبسوط نوشته و شطیحات هر طبقه
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد از این کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند
 بعضی بمرین حالت مستغرق مانند آن آخر عمر بهم چو حسین منصور قدس سره و از بعضی بدت العزم ظهور می آید
 و ایشان اعظم ضابطین و و از آن خاص حضور سید المرسلین اند علی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چو حلقه
 رشیدین و حضرت حسین و سائر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت
 متلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاقه یابند فوراً توبه و انابت ششمانندیم دلیل کافیست
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات راضی نیند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و ربه توبه و انابت
 چه معنی داشت اما چه کنند که نه مخائب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه سخنانست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باینده هرگز
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد ازین شنوید بر شما لازم میگردد که پنج صوم زبیر مردمان
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما
 حسبیت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد و بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند
 بنود فرمودند من میگفتم که باینده میگوید آن میگوید که این گفتن او را من و او راست اگر کسی بحالت محو و بقا
 حواس تقویه بچو کلمات کند از زندق و مرتد نشود و واجب القتلست و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید
 وجود میگویند که فرق مراتب کنی از ندیقه یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زبیر را این بود
 و شامل و فصائل همین خدا وانی توحید وجودی که است که ممکن واجب میگوئی و عاشا الله زید خدا نیست
 البته یقطع نظر از تنیات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحده و اجبیه است و پس آنجا زبیر بدست نمر
 عمود و نه خالده و نه بکر و در وجود وانی واحدست و موجود را مصداقی جز خداوند تعالی با استقلال
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیاء ثانی مع اندلیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتیکه حال وارد نشود و هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرونست
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حق است لکن کینه آن اولیاء الله دانند که مایا نرانی بحال میسر است
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و قتی که فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهر رساند و نیز
 ظاهر شریعت را در اینجا بطور کمال میبینیم که دیگران از آن بالفعل محذور اند این فائده برای آن آورده و نه
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه اختلاط کنند و نه معتقدان
 پیش آیند و وجه ظاهر که لا ینفخی نور ۵۵ - اقوال صوفیه در تفصیل عوام چنانکه مشهور است آن اول غیب مطلق
 که حضرت اعیان ثابته است دوم غیب مضاف قریب بمطلق که عقول و نفوس مجرده اند و این عالم روح است
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم
 عالمی جامع مرین عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس
 و حضرت الامدیست پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست
 میان عالم ارواح و اجسام و مشتمل است بر صور انیعالم و از آنکه محسوس و مقدار است بعالم اجسام شباهتی
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی
 و شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور بنطبه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انیعالم است
 فقط پس صوفیه در اثبات انیعالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انیعالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر در فتوحات با پرست و یکم بعد از تله صد بیان فرموده و با چنانکه از آن در بیان عالم برزخ
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را تلایم حال و مقام خود
 نشان بیادگار روحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله پدران ایدک الله تعالی فی الدارین -
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصداقش عند التحقيق نیست مگر ذات واجب تعالی شانه گنجی پس
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلش آنکه موجودیست عالی که تحت آن اجناس از انداز جوهر و
 عرض این هر دو محیط تمام عالم الزمین هر دو با اینطور که چون موجود را مقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع ظاهر پیدا آیند و چون عرض را مقید
 بقیود گردانند انواع اعراض بعرضه ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست متقرون بجاوه
 باشد یا مجرد از آن و مجرد با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند
 اول را نفس و روح و آنکه مقارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و
 و نامی باشد از نباتات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد حمار و فرس گویند و علی هذا القیاس حیوان
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه
 جوهر را محیط جوهر عالم و المستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و شکال و هیات
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و
 اعراض الموجود هو الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم باقیما ندان که مصداق
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی یا
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش شش غیر ذات و زائد بذات لکن بمقتضا
 ذات و لازم ذات و غیر تشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا
 ذات بهم نباشد بلکه فالق عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث النقص و ادون موجودات
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اولی و اشرف همه و البقی با آنکه نسبتش نبات واجب
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است

مطلق وجود و ذاتی مظهر از لوث عدنان ارزانی وار و تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی متعلق
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط من نفحات الانس نور ۶۱ و هم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاهی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصلان و کاملان
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان
 و بده نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلان مقربان سالکان و سالکان ابرار و اصحاب یقین و
 مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول بعد از انبیا صلوات الرحمن علیهم و طائفه اول مشایخ
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل
 و عنایات ازلی ایشانرا بعد از استعراق در عین جمع و لجه توحید از شکمهای فنا بساطل تفرقه میداند
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را بنجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرق بحر جمع گشتند و در شکم
 ماهی فنا چنانچه چیز بسته لک شدند که از ایشان برگزیده و اثری بساطل تفرقه و ناصبت بقا نرسید
 و در سلک مرده سکان قیام غیرت و قحطان دیار حیرت انحراط یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت
 تکمیل دیگران بایشان سفوف گشت نور ۶۲ از نفس الکلمات بیاض حضرت مید شاه عمرة قدس سره العزیز
 جلد دوم در فواید نکو است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیکه باطن نبوة مطلقه است دوم ولایت مقید
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوة اقتباس ولایت انبیا است از
 دیگر انبیا و شکوة اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز
 و اکثر اولیا کمال تصدیق این نموده اند بعضی غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ مبایه بسیار
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **باید** علی بگویند امر عشق و شستی

تا بخرم و از در خود پرستی - بعضی گفته اند که قائم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آخر است و قائم قیامت
عالمه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عالمه بتدا دارد - و آنها ابتدا از ازم و انتها بر
عیسی علیه السلام نور رسیده - تفصیل اقسام و اولیاء الله اول از ایشان جهان بر آنند که مکتوبانند و هر یک دیگر
الانشاءند و عمل حال خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اما آنانکه اهل حل و عقد اند
و سر نیکان درگاه عقد بیست اند که ایشانرا اختیار خوانند و چهل دیگر از ایشان ابدال خوانند و هفت دیگر
از ایشان ابرار خوانند و چهار دیگر از کثیران را مادی خوانند و تسع دیگر آنکه ایشانرا نقیاض خوانند و یکی اورا قطب و غیرت خوانند
و این هر یک دیگر است مانند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند صاحب کتاب فتوحات مکیه فیصل
سی و یکم از باب صد و نود و هشتم رجال شفا که را ابدال گفته است در اینجا ذکر کرده است که تحقیق از زمین و آسمان
گرد آمده و هفت تن از رزمندگان خود برگزیده و ایشانرا ابدال نام نهاده و در خود هر یک از هفت آدمی که از آن
تن نگاه میدارند و فرموده است که من در هر یک با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان من سلام گفتند
و با ایشان سخن گفتم و فرمایند احسن ممتنا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز ندیدم مگر یک کس را
نور هم از خارق عاداتی که از اولیاء طاهر شود و کرامت خوانند اشاعره بکرامات و اولیاء قائل اند و معتقد اند که
میکند و ابوالحسن بصری از معتزله موافق اشاعره است و گفته گویند اخبار از امور نیده و طی زمان و مثال آن را خواص
فرشته و جن است اگر از اکل و قیام و مجامعت ایشان باشد اما جن را اطلاع بضرای نسبت تصرف ملکات ملکوت
مثل احیاء و امانات اخراج محبوس از قید و برنج است و ادخال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابوالحسن
دمشقی گوید چنانکه بنحیران اظهار معجزات فرودست بر اولیاء پنهان و شوق آن الزام بعضی گفته اند که کرامت حیض و
خواج عبدالله انصاری فرماید اگر برهوا پس گسیب باشی و اگر براب رو حسن باشی دل بدست ترا کسی باشی از خواص
نقشبند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند کرامات زیاد از آن نیست که با چندمی با گناه بر روی زمین توانم رفت
ابوالقاسم سمرقندی قدس سره میان خلق ششسته بود بزرگ برایشان را و در مشغول یافت سجاده بر وضو انداخت
و نماز گذارد و ابوالقاسم گفت ای برادرانیکه بود کان که گفتند مردانست که در میان خلایق دل خود را مشغول حق داد
حضرت شیخ ابوالحسن الخیرا گفته اند که فلان بر روی آب میرود گفت مهمل است ز غنی و صوفیه هم بر روی آب میرود گفتی بر روی

هفت زغنی و کسی به هوا نمی پرفتند و خطه از شهری بشهری میرو و گفت شیطان در یک نفس از مشرق به مغرب میرو
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان حمل نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا میخورد
 غافل نباشد که بهمت صدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه بالغای آخر قال بعضهم اصل الکرات و عظمها التلذذ بالطعام
 فی الخطوات الجولات و منها مراعات الانفاس مع الله و الرضا عن الله فی جميع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت
 این کلام و مفره این هرام دانسته باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **تور ۶۵** - اعلم یا ولی
 ان الولاية مشتق من الولی یعنی القرب الی علی قسمن عالم كما قال الله تعالی الذین آمنوا الایه و خاص و هی عبارت
 عن فناء العبد فی الحق و بقائه به قال لیس هو الفانی فیہ و الباقی به و الفناء عبارت عن بقاء السیر الی الله و البقاء عبارت
 عن بقاء السیر فی الله ابو علی جرجانی گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهدتی لم یکن لیس فی نفسه انحاء و لا یح
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۶۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قوی از اولیاء الله عزوجل باشد که ایشانرا شایسته
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا از ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه
 تربیت خود پرورش میداد و بواسطه غیر می چنانکه او نیست رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و لبس علی تا که انجا رسیده
 و این دولت رو که نماید و لک فضل الله یوتین ان شاء الله و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعت ان حضرت اند
 بعضی از طالبان ایجاب حانیت ترتیب کرده اند بلی که از ظاهر به پیری باشد و این جماعت نیز واصل و لیسانند و بسیار از شایخ
 بر تقیته اول سلوک توجه بان مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کرکلی طوسی را که سلسله شایخ ابوجعفر
 نجم الدین گهری فی الله بها ایشان می پیوندد از طبقه ابوسعید ابوجعفر ابوالحسن خرقانی رضی الله عنهما است از بندگی فکروا و اوس و لیس
 بوده علی الدوام **تور ۶۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چار حقیقت ولایت همه یکدیگرند و اند چنانکه انبیا علیهم السلام
 که لا یفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلك الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم و منقسم
 میشوند و هر که و هر را مشهور است و در بی خاص است لهذا هر طائفه را از اولیاء الله عامی مخصوص یا اولیاء الله
 صوفیه و بعضی از تصوف و بعضی از طائیه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و برخی را ابدال و قومی را ابطال
 و طائفه را سیاح و جماعتی را اوداد و الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف
 و افراد و مرایس الله و اعتبار و مجاد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اختلاف ضاهتم و افتراق فرهم

جمله در یک مطلب مربوط اند و یک رشته مضبوط **س** بر نثری هر دلی را تسکینست + یک نایق می رود و چه کیفیت

لمعه رابعه و سلوک

نور اول - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم و بادیه راه سلوک
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد** کالبوری رحمة الله علیه عمل کنند
مبتدیان را بس مفید و کافی ست نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردار دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد ببقا از سلف از اعتقاد اشت
و وزج و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثنا مستفاد است
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علمای ظاهر می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصلها مطلقا نهند
که پیچ و قتی می وضو بروند - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخوانند و لازم و آنکه نزدیک مشایخ کار نیست
بزرگ و اصلیت قوی و طعام می وضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگردانند و باشند خجسته
عمل انضیض فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب کرد و بعده هفت بار سوره
قریش بخواند و یکر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت به شش سلام میگردانند و باشند
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بخواند و هرگز روا ندارد که این نماز
تقصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است بخیل اول چون بر خیزد آخر شب خواب این ابیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین
و از طبع همچو خودم و اریان
خانه گرد نهاده و در کوئی تو مقیم

بر رهم آور که سلمان شوم
رزق من از عالم غیبی رسان
با چشم تو ز ما و خمت را فرغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم
قافله شد و ایلسی ما بسین
باره تیز سبزه و گلزار را فرغیم

دو کان خراب که ده و از کار فارغیم بر رفت و برگشت سرماز آسمان نامۀ عمر خود سیه کردم یار ببه ریا نیم زخمان چه شود یک گبر و گری مسلمان چه شود در راه خود اول ز خود می بخود کن بر کرم تست مرا اغتمید جز در تو قبله نخواهم ساخت بحق زبیر اسال بسج و نماز اگر کار یک کس بسا مان شود مقرر بالذنب و قد وعسا کا بادش با جرم مارا در گذار جسم من اندازد بحد کرده ایم دایم در فسق و عصیان مانده ایم غافل از احوال و نواهی پوده ایم بر در آمد بنده بگریم ز آنکه خود فرموده لا تقصروا نفس شیطان زد که یاراه من پیش از آن که اندر بحد نما گم کنی و بعد بچشم منی اندام منا جاست بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه جمیع صادق بدیده پیش از فجر برای کشایش رزق طلال	زخو که داشتیم بیجا به برد عشق کز دوق عشق از سر و دستا فارغیم تو برین نامه سیاه مبین راهی بدیم بکوسه عرفان چه شود یار بل پاک و جان اگاه هم ده و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده چایه من ساز که جیبار هم گر نوازی تو که خواهد نواخت تنها غم دل گفتن بیا چه خوش باشد ز دریای رحمت چه نقصان شود فان تغفر فانت لذاک اهل ما گنہگاریم تو اهرزگار سایه او بر عصیان گشته ایم هم مقرر نفس و شیطان مانده ایم بیگانه بگذشت بر ما ساعته آبرو دهنده خود ز عصیان رنجیده بجو الطاف تو بے پایان شده رحمت باشد شفاعت خواهین اندر آن دم که بدن جانم بری از سود و از زیان دو باز فارغیم اگر چه من سر بسر گشته کردم اگر چه خویش بین گناه مبین بس گس که از کفر مسلمان کردی آه شب و گریه سحرگاه هم ده بر عمل خویش ندادم پید اگر تو نوازی بکه رو آورم ایک ره عنایت تو ای بنده نواز سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد الحی عبدک العاصی اتا کا والنظر دهن بر جسم سوا کا تو نگو کار می و ما بد کرده ایم آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر معاصی پوده ایم با حضور دل نکردم طاعتی هست امید مغفرت از لطف تو ما امید از رحمت شیطان شده چشم دارم که گنایا کم کنی از جهان با نور ایمانم بری
---	---

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشتایش رزق هر دو جهان صد بار یا قنح بخواند و مغشیش در دل تصور کند
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش بسود و نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز
 عشا جهت کشتایش رزق هر دو جهان یکبار یا قنح رزقی یا قنح و صد بار مواجی هوا با سطر بخواند و مغشیش
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد صد بار لا حول الا
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار ایت الکرسی
 و سه بار استغفر الله الذي لا اله الا الله و تمواجی القیوم و التوب الیه بعد مده اعوذ و تسبیح مده بار سوره
 مزمل بخواند اما در هر بار اعوذ و تسبیح بخواند باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواب
 رود و قنار بار در دو مرتبه و کائنات بفرب بعد قنار لا اله الا الله الحکیم العظیم و لبست و نجیبا خلاص
 دود بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیبیا بخواند خواب رود و گاه گاه
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگوید
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب نموده و بوقت ذکر آتینجان خیال کند که راست
 چپ و پیش و در دل من حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول
 شده به سود و به نصیب مانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشد است بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی سی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن بکشد و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشد و
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکند یک
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخواند باشد و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید
 اما بغفلت نباید هر که استقامت نکند مواظبت نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا قصد
 شهرت کند چون ریاض شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

علی الیوم واللیل از سید محمد کالپو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و چه ظاهر لاجاب بلیان محقق
 بنویسم باید که حتی الوسع بران عمل نمایند تا هم غائی از فائده خواهد شد بعد استقامت صلوٰه و فیض اکثر
 بجاعت خواه اکثر بجاعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوٰه تهجد کنند که آن اهم از جهات
 این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوٰه اشراق ادا کرده چیزی که از او را دلالتی خوانده اند تا آنکه
 چهار گسری یوم بر آید. انگاه صلوٰه چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به
 چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله از صلوٰه ظهر فارغ شد چیزی از قرآن و در دو خوانه با نیت نیت لایحوت قصد آنکه وقت عصر
 تمام هر متوسط وقت جلوس متوجه بسجده بنشیند تا آنکه غروب یابد یا غروب کرده صلوٰه او بیخ از او متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه
 عشا آید نماز عشا خوانده چیزی نخورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوٰه تهجد ممکن نباشد تا اول وقت
 صبح برخیزد و بجای آورد آنچه که نوشته ام درین زمان انهم بس است لا قول مرشد است که ضبط وقت
 بین العصر و المغرب از متعسر است حتی الوسع به نباه آن پردازد **نور ۲** - ذکر الله چندین کن که دیگر
 ترا بخون دهند اگر چه افراط در جلوس رفتن ای خیر الامور و سطها خوب است مگر ذکر الله زحمت و اجازت
 و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی لیتوا لمجمون این حدیث در کتاب مجمع الطبری و البکیر و علی الیوم و اللیل
 لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۳** - زیاد عبادت مکن بلکه
 محیط اعمال است بلکه برویدن و نادریدن کسیه اصلا التفات مکن **۴** - اگر روی طاعت ترا و جهد
 اگر جبر سبقت نه بنمید و است خالصا بکنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله
 خفیه بهتر از جهریه **نور ۴** - مقامات لغزش و دولت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض
 یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب
 برده حائل شود که طالب مطلوب را نه ببیند این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و
 مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود
 بسیار رو بکی آورد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

در از گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را در طلب طالب تسلی شود با و کاری نما
طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب دشمنی پیدا آید و طلب نفس
مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف
سلب یا نیست و چون تدارک و میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر

کند تا نوبت اخیر نیاید و رتبه خسر دنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا
اللهم احفظنا **تور** - بر کشف حالات آئینده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بر خلق عرض

کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان ایزدی بر یک غنویت کل یوم مہونی شان
آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از مہول
آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادم و منفعل شوی و کذاب قرار یابی و موجب لشخند

که و مہ شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب **تور**
چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیر آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات
اندرخت کسی بماند نشد ناچار بوطن و الیس آمد و مردمان پرسیدند چرا و الیس آمدی گفت ضرورت قیام خود
ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود بخور

و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی مؤخنین این نقل را بعهد اقدس
حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم
حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد و الیس
رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعرض رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند بخوبی اسلام

اعتراف آوردند **تور** - مدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر مداومت بمیر نیاید تا اکثر
اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که نیچگان وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** هر از سو
 خاتمه خائف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید
 یعنی هم اخیر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجابت نیاید خیال باشد همین مراد از دنیا است
 این هم قسمی از سو خاتمه است در بصورت گناه کار میرو پس چند ساله از خیال سختی نمیدلجده نجات یابد
 خاصان خدا را نه چنین سوئی خاتمه هم می آید سرسخت و چه چیز نیستی که بفکر شسته اللهم احفظنا من کل شیء
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت ولایت الغوث الاعظم آیین **تور** در شیطان
 انداز ذریات البلیس یعنی چون انسان بالغ میشود هر دوی آید و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان
 و عقائد ایمانی خدشه پدید میکند و در دل می فلند که بر خدا می نایوده چگونه ایمان آوردی که او نیست
 جائز است که دو یا زیاده باشند بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم وسیع از یکی چگونه اصلاح پذیرد
 و انبیا را نایوده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضیق دعوی کرده
 باشند معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی همچین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن خمس باشند
 و ملائکه نایوده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامورانند و همچنین نظرات و وسوسه های عقائد
 اسلامی می اندازد و دیگر در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند و گاهی
 میگوید که نماز از انشد فلان کن فراموش شد و وضو صیحه شده مسح کرده یا قاعده چه میبانی این کعبه است
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر فروعات در دل می آید
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد
 اللهم احفظنا من شر ما یس الذمائر باید که به احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه خلاف آن کند
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی روند نهادت این مردود دان
 همچنان که با التفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه به ذکر الهی و در و خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و رول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و رول آمده نینجین
میگوید و مراد دفع آن سبب بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصور دیده بروین خود مضبوط ماند و عبادت حجت
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و شغل و غیره است نه طریق او
شخص باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بآن دست دهد
و تمنا همون ذکر و شغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اندیشه اگر کسی را
این معنی از سطرالع کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه
ذکر و شغل است و اگر کسی را از صحبت صلیحا میسر آید همین صحبت مراد ذکر و شغل
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر مختص فی التهلیل و التسبیح بل
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نو ششم
بکزدان دلی سخنی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فیہ قال مشايخنا
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للنجات و افاضة النیر علیهم اکثر فی السفر و السفر اجمع
وان کان عکسہ فالحضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الحضر علی السواء فالحضر
ایضا و سل من السفر لان فی الحضر جمیة زائدة بمقابلة السفر فلذا کان شیخی و مرشدی
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضمیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیه بیدگی لانی علم
 حال ایل قرابتک فانهیم کلمه یجادونک ولبانذونک فنهیم من یظهر منهنم من یفهم اللهم الا شرفه
 قلیله منهنم هم من المواقین الباقون ان غیبتا دوک وان حضرت اذوک ولاتیرکونک
 تقیم بیدک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد
 و فوراً بغیر کلام دیگر کلمه طیبه بخواند بدینوجه که دل برین وقت بیداری از خواب پاک
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بگذر که منقش شود کلمه ^{نقش} مستقر
 یابد در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود و خواجه اندیشند و تأثیر ذکر کلمه هم برابر و دو نقش
 پذیرد بخوابد شد پس باید که کلمه طیبه خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بگذر که الهی منور شود
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بگذر که مشغول
 و مراقبه موافق تعلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکند و متوجه باطن خود شود تا آنکه
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است
 و بهر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف کسائی معموله
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب
 باروخ بنرگان هدیه کند بعده بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسی بیاضت

و مزدور و نوکر و بر وجهه حلال باشد متوجه شود چون نصف النهار بر آید
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالیت شب بیداری دور شود
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته طهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه درین لیس
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبی اندو ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب
 رسد انگاه بر لطافت اوقات آن یوم تا مساف خورده حسرت تبارد و بگوید که تمام روز با خر سیدی پیچ
 طاعت و عبادت اندر حل جلا نکر دم و گریه کند بشیر طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آرد و نباشد
 و بر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او امین که شش رکعت به طه سلام است بعد
 انحدار خلاص بر بار بیت ارسال ثواب بار روح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد خانه خود آید و
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان
 بخوابد و بعد از چون بیدار شود همین طور بجا آرد و دست این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضروری
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود را نه عمر نه سالگی تا ده سال کامل پانصد این اوقات مانده است
نورسم بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فی الشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل
 حصن حصین و حسب و دلائل الخیرات ضروری است که در وقت عادت بزرگان مایود
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و درین تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیره هم در وقت
 یعنی بعد ظهر معمول بود عادی شود **نورسم** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد بدینطور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد
 و السلام یازده بار بفتح دایره الکرمی یک یک بار و اخلاص مؤید بسم الله شفقت یا الله بار و درود شریف
 مذکور نیز شفقت یا الله بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام برداردان سلسله ابد کند و بعد سلاستی شد
 خود خواهد و اگر زنده بود و در نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و دعای خیر بخواهد بوسیله هولا، الا لایا
 الکرام از و تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب معضم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنابر متوسلان اینجا ندان عالی
 میگویم که بروی عمل نماید که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از آنها پنج گنج
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غریز یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی کنت من الظالمین یکصد
 و یازده بار اول و آخر درود شریف سه سه بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس
 نبی المومنین یازده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر چنگ استغیث یکصد و یازده بار درود شریف
 سه سه بار بعد عصر حسنا شد و نعم الوکیل یکصد و یازده بار درود شریف سه سه بار بعد مغرب ربانی
 مسنی الفردوس ارحم الراحمین یکصد و یازده بار درود شریف سه سه بار بعد عشا و افوض امری
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یازده بار درود شریف سه سه بار **نور ۱۸** - سوم از آنها
 اورا و خمسست اعلم ان الودین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذت بهما
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکفر و الورد و انذکر الثلثة البواتی (ف الاول) فسهیل یا طهی
 کل صعب بخرمه سید الابرار سهیل نامة و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی
 الله صمدی من عندک مددی و علیک معتمدی عشره و ناد علیا نامة و عشره و احتتامه یا ابوالنیت

اقفنى ويا على ادر كنى بمحمد وعمرته الطاهر بن عشر محاطه كذلك يا شيخ عبد القادر شيا الله
 اصد عشر مرة تحاطا (والثالث) صلاة القادرية اللهم صل على محمد بن الجود والكرم وآله
 وسلم ثلثة وايضا يوالى الب في ذ الوقت على هذه الصلاة بعد والمحا ط مع الصلاة الاولي ستين
 مرة اللهم صل على محمد بعد ما عندك من العدد في كل لحظة ولحظة من الازل الى الابد وآله وسلم
تور ۱۰ - چهارم از آنها اشتغال خمسه است و آن انيست خمسة بعد خمس وكل ذلك في النفس
 ما بها اللسان خبره كلها احدى عشرة مرت تعقب بهن السلام من دون تحلل كلام وتقدم لها
 النفس فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهيلة الشاني في النفس المستنشق من القلب
 النيل في الى ام الحدودى رافع اسك وترسل لشطر المثبت في النفس المرسل بالعكس
 ما انفار اسك وتضرب منها لك ضربا خفيا (وبعد الاول) محض المثبت مقسوما كذلك على شطريه
 فالاول لام التعريف والثاني من لام جوبه الكلمة الى الاخره تسكينه من دون اظهار الضم
 (وبعد الوسطى) فمجد العلم الاكرم منقسم كذلك على المعروف والمعروف مع السكون المذكور
 (وبعد المغرب) كذلك لكن باظهار القيمة وشبا عها (وبعد العشاء) مثل الفجر واضغا الضميه
 موضع المنظر واقفا على الاول **تور ۱۱** - بعد هر قرئيه بر هایت شجره چستيه يازده يازده بار
 ضرب نفی و اثبات و در ضربی بجه باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر دارنجا
 الا الله در دم زیرین فرو د اود ده باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بد بعد دعا خوانند اینهم
 سهول بزرگان باره بود و حال آنکه گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۱۲** - بعد اشراف
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یحیی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسة هم
 از نوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقی
 و نشی و سه آیت حروفی تهی شده موکلات بخوانند چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و در د

خویشکامان دور و مستغاث هم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین
چون طالب پیش آید و برآمدی است دعا کند آن بین که قابل بیعت است یا نه اگر شرط است
یافته شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که ای الا نکرده ام پس
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت آن فلان نباشد از او عذر گرفته پس سده که
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نبرد
هر شد تا آن حضور از او مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تا تو از خاندان صابریه
بهستی و مراد را آن خاندان اجازت نیست و از محمد صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد نگاه او را مقیم داشتند بعد از آنکه روز فرمودند باین
آن طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میگیم که مرا از محمد صابریه صاحب اجازت شد این
از خود خوشنیده ام و درین شک است که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا قادی
باجمله چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرمایند بعد دو گانه توبه او کند و هر کس بعد از محمد
مکه یا سوریه اخلاص بخواند و بعد از آن ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انکه او مقدر
باشد بحضور شیخ آورده بر قدم صدق استاده مانند شیخ بران شیرینی فاخته بزرگان سلسله او
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه گیر و بسم الله و کا طیب
و کله استغفار و یا الله از او بگویند من بعد توبه از عصیتت بزرگانی که او داشته باشد بکبانه
باز بقراض و دهنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی
بوسه دهد و تا بکند که خود خور و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید کردن

نور ۲۲ - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی
 قید شیرینی و دو گمانه و مصافحه نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیبه و تغفار و یا الله یگوید من بعد حسب تقدیرش که
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که ایجاد اول مست و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شریعت^{لحقت}
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده تجدید بیعت مکرر خواهد شد که رجائز نیست
 اما اگر فردی در تفسیر باشد نگاه مضائقه ندارد چنانچه قدماء و رین باره مخالفت شدید کرد که
 بلا ضرورت با شیوخ دیگر بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شرائط بیعت آنکه پیر
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با هم
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه را تداو
 معنویت و این را تداو بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و شیخیش از
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت^{است}
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف
 هوای خود باید باز شیخ خود را رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل تالیم

که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذهب مع الذل و الهین الی سبحین^{الطبیعیة و الجاهل}
 نفوذ بالند من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (الجواب)
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین^{است}

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیرو مرید اگر با هم یکجا بنشینند مریدان بآداب تمام خود
 را دارند و پیرو هم و قار خود نگاه دارند و کلمات فضول و لایعنی و بے تکلفی نکنند و زیاده احتیاط هم
 رواندار و در نه پیر در نظر مرید حقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی
 کشودی نشود ازین جاست که نصیحت مشوهر در حق زن فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر
 خویش با وجود عدم موانع پسندانسته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن محمول خاندان
 قادریه نیست یازم المرشد صرف الهیت بخلقها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکنیت الی
 رکنیت مع غصص عینی و التوجه الی القلب غیلا ثم قلبه علی قلبه حیث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا
 الی الله بنحشوع تمام حتی تکلیف نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید جائز با قلبه بقوه ادب الی
 نفسه مستعدا من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف حاله الا این فائده بدست خاص حضرت
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از آن خیمه
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برای شغل
 بر نرخ تصویری در کار است هم نه بینند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم یک از هم را هم رویش تصویر نموده بر نرخ درست سازد
 این است طریق سلامت و المدد تعالی اعلم و در سبب بخت شیخ خود عرض نمودم که مراد شغل
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمایند که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترغیب الجملة الا العطف من العطف
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنضرب به علیه باضر با خفیاء و التالی کتاب

فی نوادک سباع القبور انفس نورانیہ کالدائرة وجمعها النصب عینک کانک الہا (اللہ) (اللہ) نور ۲۔ بنا برہتقامت قلب در راہ سلوک بعد از فیض
 نیاز دہ بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حق ایاک نعبد و ایاک نستعین حاضر
 از عنایت بنیات شیخ ما بود کہ بوقت نصف النہار در حویلی سجادگی برای قیلولہ تشریف
 میداشتند آنوقت عرض نمودم کہ چیز بفرماتان از وظائف لسانی حسیج در شغل قلبی واقع
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر ۶۴ سجده سجده یاد را و اکل ۶۴ سجده سجده این عمل تعلیم شدہ بود
 نور ۳۸۔ از اہل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الہی رفیق شود و شوق این راہ دانیکرد
 اورا باید کہ در خاندان و سلسلہ خود داخل شدہ کہ بفضلہ تعالیٰ نور و نجات را مسلک صحیح
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رسالہ معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند
 و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا
 شاہ حمزہ نور اللہ مرقدہ و رسالہ چہار النوع و عوارف ہندی وغیرہ از رسال صاحب البرکات
 قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرة سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق قدس سرہ
 کردہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفا مدہ ہم از و صایا ہی فقیر تابل خاطر و یاد دشت است
 معل و معل نگزارند نور ۳۹۔ اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز دہد بدرجہ اعلیٰ پیرساند بندہ را
 باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حد خود پاسے بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدس سرہ
 بشناس دور خلق خود را باغراز و غمایش ظاہر نکند بلکہ پنچان وارو کہ خلق اورا زلسل و
 مبتذل دانند انکاء بندہ بندہ خواہد شد ورنہ همان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی
 مناسب بنیال بنظر آمد تبسطیر می آرم در ویشتہ براسے ملاقات در ویشتہ سیر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام
 ای ظالم رعنا گفت مرا ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو اینست که حیوانی که لیسیت او حق تعالی
 از بار آزاد کرده است تو بر آن نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائیش نیست مطلق را **لور**
 شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گویدم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا
 خاندان ماره به جای دیگر یافته نمیشود و با خیال آنکه داندگان رفتند مباد آسمان باعث اضمحلت
 باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المصت است و انما
 سعی و ونیم لکریه من شغلی الفجر و الظهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا افاد جدی و در شریعی **الشفا**
 آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر مع قطع الهاء
 و عن هذا صار و ونیم ثم ونیم من یفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیلو فری لیکون
 مطابقا لما فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** روزی حفرة
 ما یفرود ندکه از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است
 مرا باید موخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه
 سدیوم به آب و دانه بکند و انگاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب **اسرار**
 مخفی نزد من خود کردم و نسخ کیمیا را گد هشتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار
 ذکر هم نکردم نه والد با جرم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین
 ترکیب چه سبب بود که بعد از الحاح تمام و قلق تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علاقه
 نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش دیگر گاه متوجه اکساب باطن
 ماند و بطمع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انیقدر اخفا میکنند سالها سال
 در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیگذاشتند و پیران نیز مطلب خود

میدیدند یعنی تکمیل طالب بر وجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه همچنین طالبان نه
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزید شاید که همین راه سهل و ملوای بے درد و گمان
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در
 عطای شال خلافت تا خیر بسیار نمودند و تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدند و ندانند و حالاً
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بسیار کند بغیر انتظار تکمیل باید و او چرا که زمانه دیگر گون است
 عجب نیست که بیدل شد و دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت
 شکر و انگیزه عاقلان خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود
 را با شریعت آریسته دارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۳** بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در
 مکان سجاده گوی و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برقی - دعا و کلمات
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و
 سی و سه آیه و حرز و تهمی معه سوکلات و چهل اسم و حرز و غوثیه کلان و در دستخاست
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد
 ایشانیم اتباع بزرگان بیاید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج مشایخ سلاسل قادریه
 و حشمتیه و سه درویش و نقشبندیه ابوالعلائی و مداریه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم بدین نمود
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند
لور ۳۴ - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیة و تزکیة و حصول
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر سبب سالکی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر دخلوت مانندم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم ردا نهم ششم و در آن
 در بار دهم بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجا آوردم حرب البحر سورہ و فقه
 سورہ منزل استحداد اصحاب کعبه آیه انکسر لطیف بعباده چهل سعاد دعوت بطور چشمه
 مختصر معموله خاندانی استم بدوح ساده استم بدوح با موکل آیه کریمه استم انبوی
 الاجابة استم یا بدیع العجائب استم یا شیخ عبدالقادر شیعنا الله و عمل شجره زرع عمل
 و عا و حیدری و عمل یا مقلب القلوب انیمه سمار ادعیه سالها سال بار بار به ادای نظر
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و عانیات و تجلیات این سماء خطا برداشتم و پابند
 ترک کولات جلالی و جلالی دیگر دہات مانندم و صوم نافه نکر دم دخلوت نگذاشتم و بار و
 علوی بغلبه و استیلا حکومت حاصل کردم تا دوازده سال بر این سوال اوقات بسپر بردم
 و ما و ادای ازین که مذکور شد بدحرزیمانی بپیشخ - برهتی - واقعه قرشیه - بابت العظمت و عمل چهار
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بارتقائے دسی و سه آیه سالها سال
 شد که هر وقت در دمیدارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای
 آن در دو کسبت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار
 خوانده ام در دو عمر عجب نیست از روی تخمین از هزار تنجا و زنده باشند و فتوحات کثیره
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زر از خزانه غیب رسانید حالا آنرا سی پنج سال میشود که در
 عمل است گاهی نافه نشده است و ترکیب انیمه در مجموع و خالف نوشته ام دیده عمل نمایند
 هر کسیکه اہلیت دارد و ادرا جازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر
 نہ سالگی تا بستی سالگی بزرگ هر کلمه طیبہ نفی و اثبات بطور چهار ضرب در دخلوت شمشاد بکشتا

فی بوم و شب صد با ضرب که زائد از کنگه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق
آن سطلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات
مع جسم و دم و بغیر جسم و دم بجا آوردم و مشتق برزخ شیخ و آور و بر دوز و بر دوشغال
خمس و شغل و نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت
و لاهوت و اداسا ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم تصفی دبی جلای جمالی هر قسم کردم
و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بصایت پیران عظام فراغ
حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم الله تعالی خاتمه بخیر کند سوای این فکری دیگر نیست لیکن
با وجود این همه دولت و نعمت هنوز بامندیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است
الله تعالی مرا بخواند که بشویم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن
لرزان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و باشد التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار
و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر
لطیفه غیبی میمانم الله تعالی بایمان مرا بر دارد **نور ۳۵** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی
باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل
مخاوی سینه است چهارزا نو یاد و زانو شسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت
که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهن که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی
از و منتقل شده بشکل نواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید
و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات
بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل الله شد شاغل دارد
پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق الله جل جلاله و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس
 کما هر بیانه را اگر آئینیت را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعد به دستور بقیه ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیا الله تعالی و عمده وقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز
 صبح تا اشراق و روزه هر وقت که میسر آید بجای آرد نور **۳۳** شناخت تعذیب و تنعیم نیست
 در قبر نیست که بعد جلسه معلومه و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکه گذشت زمانه خاموش نشیند
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و بشاشت و امثال ذلک در دل
 پیدا شود بداند که مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرور است و بیج و بای و عذاب
 و تکلیف ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط و حقایق و سهل و **مست**
 و دشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بداند که در تعذیب است و عذاب و سختی کند این ابتدا
 کیفیت است و آئینه تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق و رین قاعده معلوم خواهد شد انقدر
 که نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام
 برزخ که مقام مستقر حقیقی روح است و این خاصه قطاب است که ایشان با این مقام میسرند
 کما عوام نیست یا از عالم مثال چنانکه ذکر شد گزشت که در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی
 تابش می آید و ارواح مشاهده کرده معلوم میکنند اول بمرتبه نهم است دوم از آن هم فرجه و ترچرا که
 اوراک اول فرودگامی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بندید بگویند چه
 آن ظاهر است حاجت بیان ندارد مگر آنکه میت از بندهین مشهورین باشد نگاه آنها را باید کرد
 تا مردم از بدعت او پر خدز باشند نور **۳۴** الوایر که در او کار و اشتغال پیدا آید
 بخیزد صورت ظاهر میشود و تفصیلش آنست که نور دل نازل بر زردی مثل قرص است و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است
نور القمر مستفاد من نور شمس نور می که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یک برکت می بین متصلاً بود نور کاتب اعمال حسنه است
و برکت چپ متصلاً نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف راست بفاصله درجه دو درجه معلوم شود
نور روح در شد سالک است که نهامی اوست و خدا این سمت کتف چپ بفاصله درجه دو و درجه نور
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطانی را نیست که از ظهور او و پشت و دو
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یک مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظاهر شود و نور
خناس است و نور یک بلا جهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرگردانسی پیدا شود
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند
مخصوص بسمتی از سمتهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یک اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و مغنول
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در بجا آید
تا مدینه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را ب حفظ و ضبط دار و تا
از بلیسها ابلیس لعین ربائی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت و جدی که پیدا میشود -
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کیمی را گریه و گریه را خنده این اسکوت آنرا آه
و غیره زلک و معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد و معنی تو اجد آنکه این قسم
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

بیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس هدفیه وقت ورود انچالت بر طالب تعظیم آن لازم شد
 اندر آنکه در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که بر طالب تجلی میشود و تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر
 از وی بر سبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا نمودن با لغوم و اگر انا اگر صلی است و شخصی
 تعظیم او نکرد و نسبت انیکس مسلوب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو
 و در صلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که موای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین غیر عمل
 باید دست **تور ۳۹** - البیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند
 جمله دریت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قدم و شتم و
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عفره میدبازان میان اگر کسی میگویی
 که فلان طالب علم را از سبق باز دشتیم یا میان زن و شد آتش جنگی بدل افروختیم این خبر شنیده
 می خیزد و او را بکنار میگردد و در قرب خود جا میگیرد و هر شیا بعین و دیگر میگوید که این چه کار بود که چنین غرت
 دادی ما را که مصدر چنین گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کارگذاری اینان
 فائز ترا صدیچ کارهای شماست اکنون بیایید که بر شما این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته
 بر در عاکر رفت او را دریافت و گفت: بن جبریلیم الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت
 تو مقبول شده نزد من و بایستی او بچاره ساده لوح جابل ازین مزده باطل خوشنود شد الطیس را در چشم بند
 کرده بفریل بول و دواز بر و اسجاکد بشته خود غائب شد بعد بر و عالمی رسید او را آواز داد و مسالمت
 سخن بمیان آورد که در و اخادات شما قبول ما نگاه افتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و خلعت
 قرب سر فرازی و غرت بخشید عالم مذکور بر بدست گرفته بر دله کرد و گفتای بجا نمیدانی که بعد
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هرج نباشد جبریل آمده کسی را نبود و تو شیطانی مرا بکله بخوانی

این گفتند و در لاهول منتقد شیطان زیرت خود گفت دیدم که معاند عالم متقابل جابل چگونه است
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالح بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که
 که عدو ما است دوم چون آتش شهوت سر بر کند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند و با چار کار بجرام
 کشند و اولی هم محمول النسب پیدا آید و تر که بناستحقان رسد و نزول رحمت که با اتفاق و ایتلاف منوط است
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابیسیار فواید است که شما نمیدانید این حکایت برآ
 آن آورد که درین زمان وقوع این هزار سال بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه
 بالکل منحو اند و زن و شوهر سازندارند اگر در برابر کسی را باشد باشند و در نه خیرست مردمان دینی را باید که
 خوشنودی خود را باز خرد تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند
نور ۴۰ - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد
 و با ادب حاضر شود و ادب ندکانی بجا آورد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در نیحالت حاضر
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا بطلب کند تا بطلوبت **نور ۴۱** - فقیر را بدست را و اهل محرم
 ششم حجری بمقام کاپور شخصی را همین توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمه الله علیه
 سیرا شدیم شدیم بهوشی بروهای گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن
 تا افاقه پیش نظر آورده او را تسکین میداد و بزرگ دیگر سمسید علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین
 باب توجه میداشت و محبت صرف میکرد و بوجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین
 وقت بود و بپره خضره شیخ جمال اولیا قدس سره الله تعالی بجهة الفردوس جای دهاد و چون که بر او لیا
 انخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که عجب شود و بخلاف انبیاء
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار معجزات لازم است بخمال این سلسله نقل قصه اش بحیات او مناسب
 نبود حالا که ازین جهان حلت کرد ما نمیخواهیم از این فاضل افاده دیگران از چگونگی این مقام پیروی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله تمام و سیر فی الله شروع شد شروع کیفیت اختتام این مقام پس بدیم که چگونه
 بشما را چه معلوم شود و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنیم گفت به تشبیهات گفت بی تشبیهات بطریق تشبیه
 گفت هر قدر که شود گفت حالا حال ما سومی نروم چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از دهن در آید
 شد که متوجهش طرح خیال و خزانۀ حافظ هم منتقلش نمایند هر چند غرض میکند یا دنی آید همین بجهت جمله موجود است
 معه وجود خود را شعور هم بدر گرفته است و هر سو و هر جانب یک است محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی
 و مستهلک است حتی که در لوح و ما غم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری
 صرف از نظر غائب شود و در دهن باقی نماند و در نظر دوزخین چیزی نیست صرف ذات جدی و چون و چگونه
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آمیز است بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه اگر سوره را بطاعتش و
 را باب و عاشق را به عشق نسبتی و تعلقه شد دید میاشد که بغیر او نمی پرد از دوزخ چنان کیفیت من پیدا
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و جراتی است که دل من دانند و هر لحظه و هر آن
 رو به ترقی می نهد چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد یا آب بد و نور نوشیده
 نباشد حالت آنوقت دوزخین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و در سو آب
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسوائی را در فتنه بلکه وصل میسر
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان
 را تصدیق آن ذات بحت کنیم و خلیفتن را فضا سازیم هر حال دیوانه و اگر کیفیت دارم زیاده ازین
 حال کیفیت وجدانی چه گوئیم قالی نیست که لقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل
 محرم است که چیزی بود و آگاهی او اکل محرم است نه نصیب شدن به عتبات آخر در سیر فی الله میاند
 بماه محرم الحرام است که بعد از آنکه شرافت الله تعالی بیاورد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره بیا میان آوردی و تلاش

بعد حلقش مجبورا آنها را کردم اگر زنده بودی اینقدر غم نگفتی که اخفا ضرورت ورنه بر باد میرود
 دانه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دارد شود بجز من یکبسی بگو تا زایل نشود و در
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماد از صبح تا ظهر انجالت یاد عرض
 نمودم فرمودند خوب است این را ایمان میگویی در دوزخ و سوسه شیطان روی داد که تفضیلش حال یاد
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود الهانت یکبسی بگو تا باز نیاید همچنان شد
 که باز آن دوسه گاهی نیامد بلکه توهمات بحد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت
نور ۳۳ - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سدر راه میباشد **اول** عقبه
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک نگزارد و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه توبه بوضوح است **۳** - عدم محبت برادر
 شیخی کامل و مکمل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه به اختیار سالک است یعنی مرید
 شدن **۴** - عقبه والدین آنکه شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه چیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شود متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد
ع پرانگنده روزی پراگنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حمله دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان فانی و مستغرق باشد که
 از چیزهای جزئی نذر دارد علاج این عقبه آنست که از حصول مرثبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیمار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی دهد که دست با کار و دل
 یار دار یعنی اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری اینان متوجه نشود. ع - عقبة شهرت که غلبه آن
 در جوانی چنان میشود که طرف دیگر رجوع دست نمیدهد علاج این عقبة آنست که اگر تواند کمال کند و نه
 کمترین صیام و قلت طعام اختیار نماید. ه - عقبة مجاهدت بقاعده که بخود را می و خود پسندی مجاهدت
 اد اهل در و آخر و او آخر و او اهل و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر دازین مجاهدت
 هیچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید مبر آن عمل کند و برای خود گامی
 نزنند چرا که شیخ بنا بر طبیعت مریدان باشند هرگز سرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۹ -
 عقبة رجوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات
 او را پریشان میکنند و این دو صحبت آنها افتاده بر باد و خراب میشود علاج این عقبة آنست که تصور کند
 که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نمیکرد اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت هیچ نیست
 باید که عبادت و طاعت بجهت تبلیغ نمایم و برگردان ایشان نگریم. ۱۰ - عقبة عجب پندار و نخوت که از عبادت
 برخیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین بیشتر خاک بودم یا قطره آب بے ناپاک بلکه هیچ نبودم اکنون
 عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشید پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این
 موهبت بجا آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۱ - عقبة کشف و کرامت
 که چون سالك بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این
 بیچاره داند که کامل شد و آئینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست
 نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است
 که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شود
 و بیشتر روم و همچو طفلان درین تماشا باز نماند ایست. ۱۲ - عقبة بلبس لعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در ظرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند
 و از ادراج قرب بنفس بعدی اندازد و العیا و یا شد تعالی علاج این عقبه خزین نیست که از این عظام خورشید
 ابد و خواهد و جمل و قوت خدایتعالی جل شانہ نیاہ بر نور ۴۴ - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن
 احوالیکه صوفیہ را باشد بیدار نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر
 آید گشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد
 مراقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نیاید که ذکر بر دوام کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است
 نور ۴۵ - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که در آن غسل ذکر و شغل است
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بخضو قلب است اگر هر دو و بحضور
 اوست هیچ حاجت کدامی ذکر و شغل ندارد صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغیر حضور قلب
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی نور ۴۶ - عسلم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر و سوقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغ لحم
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ
 و ثالثها النیلوفری و هی السرة فاکثر ما یبدء الذکر من السرة و یوجع بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی
 یضرب به علیہ فیتبع الکشف حقائق الاشیاء من الملک الملکوت و الجبروت و اللامهوت و هذا هو
 عین الفتیحة نور ۴۷ - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بر بستن نور ۴۸ - در برخی از اداب سالک از ادب
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیث باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئوبه
 را باشد همه فلاقی از ان بنده شود و له المولی فله کل ۴۹ - هر کلام که کند با ادب کند کلام بی ادبی
 بر زبان نیارد که ایمان همین بود است با خدا و محبوبان خدا ۵۰ - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت

الهی با تحقیق گیرد یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب لوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم
 ماند و با سر اران بصورتی که بعد از ۳۰ چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندارد و تا هیچ کاری و سخن
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت ندهد و بلکه شیخ را که به تو
 عنایت خدا و نائب هفوات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ نیز عین
 مخالفت خدا و رسول است بوجوه و نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و انتخاب خیر کلام است
 نبوی را اصولت الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بر خود
 لازم گیرد و در بجا آوردنش جهد تبلیغ نماید که در هر مجموعی همه سبک این سلسله آخرت است
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و از آنان بنی
 و بسته به تعظیم و احترام آنها کوشد و زنها را به بیچ وجه و به بیچ حالت به تقصیر درین معنی از خود
 راضی نباشد که شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار و
 پنج بفهم ناقص خود نیاید و در سلک تشابهات منسلک دارد ۸ - مستر شد باید که اختیار خود
 بخیر شدن سپرد و پیش او کمالیت فی نفسیه باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح نکند زیرا که مرشدان باطنی طبیعت
 مستر شدن میباشد که اخلاص خطرات و مساوس انفساج و اسهال و اخراج در دست تدبیر
 ایشانست ایشان را ید الله فوق ایدیم بجان و دل بالیقین دانند ۹ - هر چند خوش باطن
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از وهم و فهم باشند سر بر زند حد مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از ذل
از سنگ شوک پندارد و ان غیر تب کمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل نتوان کرد و تغییر باصلی التدریجاً
علیه و سلم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی
اللهم اجنی مسکینا و امثنی مسکینا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که مجوز امر تبه چه
قدر بلند است باجماع در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و هیچگاه مدحی و عجب پرنیای جز
از غوای نفس باشد با تقویت دل و روح ۱۱ - بطاسر با خلق باشد و بباطن از ایشان گزینان و
باحق نگران ۱۲ - خلوت از خلق و عزلت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد
از نیل و جواس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول ایستادگی
و لائق و سزاوار ۱۳ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار
سندرج است بزرگان سلف قدست اسرار بهم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن
و قوت روح بکمال ملأنگ رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا خرام از بهر پاس سنت و
و اظهار عجز و عبودیت قدری تعلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل از رقم پذیرفته
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد
باحسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد را عقبه و صدر را حائل یک
مجلس بطرف کند نور ۱۴ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی
(فناى اول) فی الشیخ یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال
مرشد بود به اختیار مرشد است و خود را در همه احوال یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصویراً نه فوئاً
(۲ - فناى فی الرسول) فی الرسول است مضمون سابق را از حضرة پیغمبر مندرج در اصلاً وجود خود را بوجه و کمال

بیاورد فضا از فضاے اول حاصل شود زیرا که او در شیخ فغانی شاد و شیخ در خواست پاک
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم فغانی است پس فغانی الرسول به آسانی میسر آید
 (مسما) فغانی - فی الله و این فغان چون انتها یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فغان جدید
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست که من بخدا کلام میگویم و خلق پندارد که با ما نسکلم است
 و همین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فضا سالک موصدا لذات میشود
 که شرک وجود نیز باقی نمی ماند **تور ۵۵** - قلوب العارفین فی حکم المساجد کما قال مولانا
 الروحی **۱** اهلان تعظیم مسجد میکنند در جفاے اهل دل جد میکنند مسجد
 کاند و درون اولیاست **۲** سجده گاه این است کاجا هم حد است **تور ۵۶** - از
 عادات شیخ ما بود رضی الله تعالی عنه که شب جمعه و یوم جمعه سوره کهف بیکان بار
 قرآه میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد عشاء قبل از آنکه از هم
 فرماید سبجات ستر یعنی سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و اعلی بضم سوره الم
 سجده و سوره ملک و نبی استر ایل و زهر میخوانند و اکثر اوقات سوره نزل ششم یوم
 الله شبیه حصین مندرج اند قرآه میکردند خصوص سبحان الله و سجده بسیار میخوانند
 و صبح جمعه در رکعت اولی سوره الم السجده و در ثانیه میخوانند و اکثر اوقات در اولین
 رکعت و تبر بعد فاتحه سوره اعلی و در ثانیه سوره کافرون و در ثالثه سوره اخلاص میخوانند
 و بعد و تر و رکعت ثقل اما میفرمودند در رکعت اول سوره اذ از زلزلة الارض و در
 ثانیه کافرون و بوقت خفتن شب سوره فاتحه و سوره اخلاص خواندن معمول بود
 که خوانده بر خود دم فرموده نجواب مشغولی می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکه وقت مسجد
 بیدار می شدند **تور ۵۷** - در زمان **۱** بجا به بروج الاول شب هفتاد و یکم ماه مذکور بجه

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب
 حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان
 دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آور دند و بر بند طریقت حکم جلوس بصورت مریح
 فرمودند چنانچہ حب الحکم شستم و خود بدولت دوزانور و بدیم جلوس فرمودہ یک روپیہ
 بطور نذر پیشکش نمودہ فرمودند کہ مبارکباد دران زمان رفراہین فعل بسبب صغیر سنی خود نفہمیدم
 روپیہ را و کہ مہذبند ہادہ ہر اسے استرحت و ردالان کلان آدم و بحیث مادر رضاعی خویش
 خسیدیم صبح چون برخاستم روپیہ را بنیا فتم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی
 حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بمکان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتند
 جدہ خود کردم جناب عالیہ ہر ماورضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شدت
 نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مرد و سبت سال یا زاندا زان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند
 کہ اگر نزد من مردمان متوسلان مانند ان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید
 کرد و بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از
 گم شدن نذرند کو چنان بطور پیوست کہ مال دنیا بہت آید زود و برو داتی مانند و گاہی
 نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال اقتدا اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

تو را اول بزجر و احدیقین بدار اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد
 و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خنین
 و امست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطین است
 حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که حضور حکم بن عاص از درگاه سر عالم
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آمدن مدینه عطا شود و صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون در خلافت با میر المؤمنین عمر فاروق اعظم
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجناب روق عرض داد و دهان جواب یافتند چو
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آمدن شهر دادند که او شان را بوجه آنکه خود از
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود
 نبود فافهم العاقل تلافیه المشارة فوراً ۲۰ فاسق بعلن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن
 گوی و قربت بجوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرزایش همین جیف
 روزانه در و تر و خلع و ترک من یغیرک میخوانی و عمل میکنی یا سر روز پیش مالک خود دروغ گفتن
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و رنه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود سجده بین تفاوت ره اگر بجا است تا بکجا اما کار بقدرت اگر قدرت
 ترک نمیبای بی نصیحت پیش آور چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم تعد و نیست از دل
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او دن مراتب ایمان است فوراً ۲۰ وقت وضو من و بی
 را خوب صاف و پاک و بچکانه سواک کند که چرک و بوی بد دور گردد که خود منست است که ملائکه را از
 باوین پاکیزه انس گیرند و رنه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منضرت فوراً ۲۰
 بخانه کسی داخل نشو تا آنکه او را سلام بر اهل آن گویی و او آن بجوی و اگر خانه خود هم باشد در آن
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا من فی الحکله مطلع شوند و نقد رهم کافیت رین حکم حکمتها
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر که این وقت کسی سفر و

بنسل است یا همچنان یحیای و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریف آمده است یا ایها الناس
 آمنوا لا تدخلوا بیوتکم منکم حتی تستنوا وعلی الیهاد لکم خیر لکم تذكرون نور ۵ -
 اولین است و پیرا بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مرزج خود را در هم بلو
 مازوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا دانند و در همچو امور از اتباع رهم و عرف توان
 گزشت نور ۴ - مزاح فضول و پیوده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاحیکه در آن کتب و بهتان
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمت ما مزاح مباح که از جمله خدو است شرعی پاک منزه باشد اگرگاه
 نگاه بهر تطیب خاطر دوست و نشاء طبع خویش کند مضائقه ندارد عادت نکند که بطالب باشد و
 بر نور ۳ - بدانکه خنده قسم است تبسم شحک تبسم آنگونه دیگری آواز نشود و نه خود
 حرف حرکتی خفیف بلهراسد و نشاید که زبهم بکشانند و ندانند پدید شوند و شحک آنگاه آواز او همچو شحک
 بشنود و دیگری تبسم آنگاه آوازش چنانست صاحب تبسم و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جابهم
 پس تبسم جائز و سنون است و تبسم کرده و غفلت و کثرت شحک ل میبازد چنانکه در حدیث است
 کثرات الشحک میت القلب نور ۶ - هر چه از قرآن حفظ کنی یا واری ورنه میوم جزا نماند و غیر
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است نور ۷ - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و دو قسم
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران اولاد
 و والده یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم
 بود و ملائیم در شریعت عزیزی محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کفر هیچ
 شریعت مباحه توان شد همچنین طواف چیزی سوا بیست و نه شریف حرام است مگر آنکه بخیل یا جاهل است
 بهوشی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از دست
 و احتیاجه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد و بعد عدم اختیار او اخذ نباشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خارج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف یک کعبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوبت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر
 و از اثر قرآن فاستموا له و اذقوا العلم تفکون واقف نباشند یا غافل شوند یا دیده و دانسته
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند در هیئت سامع و تالی هر دو گنہگار
 شوند از بعضی تعلیم تعلم قرآن و حفظ آن هر صبیان را در کتب بجهت خواندن مضائق نیست و تلاوت هم
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و در آن نشستگاه - اولی که لازم است عمل اهل باشد نشسته
 تلاوت با اوست تمام بجای آورد نور ۱ - درج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و
 ایشان نمایند چنانکه عادت جاهلیه بیایک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیایکلمات تطهیری یا بتعالی شل سبحان الله
 و غیر هم هم میگویند که بعد که میسرند و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمازند که قریب
 بکفر می رسد باید که ازین حرکت شنیع توبه کنند که حرام است جاها معاذ الله بیک کفر دارد بلکه بجهت انجین
 ناهنجاران باید کرد و علامت بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در زمرة ایشان شمار
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را می پوش و با نسب دیگر خود را نشو
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشین که شیطان دشمن در پی آزار
 سب و اترا و تمسک ندارد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در
 حق من دعا کنید که خداوند تعالی مرا بیاورد و از خطای من در گذرد و موسی علیه السلام
 متوجه باری تعالی شده عرض کرد حکم شد این ملعون را بگوئید که حال آقا آدم علیه السلام را
 سجده کند چون این حکم باری تعالی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جایی خویش ایا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد
 که شمارا برین حق ثابت شد گوشت از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا همه را میگویم ازین
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرا یاد و اندکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم
 در خلوت باشند و دم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند
 و اقربا یاد هم که بمیرا رسیده و بفرار می آرند و بوقت غضب عقل را از اهل سیکم پیر را از
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زنانیا هم یا نزدیک
 بدان نکنم نور ۱۷ - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع
 شریف برین قول و وعید سخت تر آمده است کتوله صلی الله تعالی علیه وسلم الایاء به هدیما
 همچنان لعن مسلم نیز باشد که با سرست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن
 گناه و حلال دانسته کردن و وبال گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر
 و بت پرستی هم پیلو و متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور
 خنفاعت نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنج

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او سرزند
هم بر ولی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود
تجوش اندر نیصورت گناه خمر نوشی بر ولی است نه بر صغیر و غیر مکلف
پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعیلمی اکثر چنین میشود
می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند باطل نیست
شد بلکه خود و البیان از خوردن خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود
طلان را باطل نمیسوزند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست
پس چرا تنبیه باید کرد. اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناهگار
نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهگار نخواهید شد نور ۲۰-
پرویش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱-
شریعت مطهره زن را که سر تا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود
و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست که خانه نشین و بالکلیه
از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکه جزو امره رخ و هر دو کف دست همه بدن را بجامه
کثیف پوشد که سر موک از بدن عورت ظاهر نباشد نه بپرده و نه از زیر جامه
تنگ و باریک اول که حجاب است بر اهل بیت نبوت علی سیدم و علیهم الصلوٰۃ و التیمۃ
فرض بود و بر سایر زنان مومن مستحب و دیگر که ستر است بر همه مومنان حر اگر فرض است
حالا علمای شریعت که حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب بر حلقه
حر امر لازم گرفته اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما که خانه را بر
زنان زندان و بی حجاب بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعه که در لباس و ستر نهاده

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسبران عجم و خال خاله
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بجا ب
 بلکه بستر محض می آیند جامه تنگ و باریک بر دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه
 محض میباشند و پشت اگر برهنه ندارند تا باریکی جامه و را می پرده می نمایند فاما نکلند و اما الیه را چون حقا که
 زنان حجامان و حاسکان ازین لباس شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آید و از بار باره
 اما جامه آنها کشیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب ترویجی مستور و محجوبت معجز و خللا آنها چنان
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر دارند و ساق نمایند
 چندان تنگ که بآبدن ملصق باشد و کیفیت جسم از فریبی و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن یا هم نام
 آنرا که اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنرا که بیرون می آیند برقع و دستا
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر نباشد فاما هر چه و علی الله ابرین مسائل است
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۲ - زن را باید که او از هم به اجنبی نشواید که عورت را محبت و دوست
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال
 آنکه نابینا است بی تکلف آید گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کور است و مرد را دیدن ندان اجنبیه
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی بن القیس حکم آورست
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین او از از اجنبی نگاهداشتن باید اگر مرد و نابینا
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرمان نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن سله
 را از کتابیه و بوسیه و مشر که هم مثل مردان پرده کردن حکم است چنانکه در رفتار
 و غیره کتب فقهیه هم است همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از ترک فحش و شرک نفی

که بصحبت بد اینها پیدا میشود و این ماند و از مرد و مقطوع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و استر عورت زن از زن همان قدر فرض است که استر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر زیاد و درست و نمودن سینه و پستان با و صنف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زنان هند را که در انقضای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتنی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سببی مستحسن و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گذاشتند باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدّة العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صبری چون خسرو و اما پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و ازد و محرم باقی یعنی رضاعی و صبری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند حلیه و دندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بپرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۳۴** زن را پرده از بیرون طریقت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدر میشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است پیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد پدر حذر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۳۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اقصی بروز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیایی باز اگر کسی بجهلت تمام این کار را بجا آورد و خود مانعتی شرعی نیست **فقره ۳۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشیلات اشعار توهم کسبشان لکنکه و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حسن یوسف و زکریا
 حکمت کسبشان تعلقان علیهم السلام و در صوفیه و الفقار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب
 توهم شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بر تبه محمد رسیده یعنی آنکه
 که شخص بخالق عز و جل باشد به مخلوق ثابت نکند همچو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک مثلاً
 اصحاب و اهل بیت و اولیا بمضایین لغت انبیا پہلو زنند و مدح با و شایان و دیگر امر را در دنیا بمناقب صحابه
 و اہلبیت ہمسر نشود و در تعریف مکان میان امیر استنقیص عرش و کرسی و باغات و اکنہ جنت را دنیا
 و علی بن اقیان چنین اشعار کہ مضمون آنہا خشن و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر
 بعینہ حکم کلام و اردو چنانکہ اہلبیت در سماع شہ طریقت چنین در اشعار پس اگر از شعر گوئی و شعر خوانی قوت
 شہوانی جوش زند و حق بخین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہم و تذلیل و جھو کفار جا
 و مباح و تحب یا شہد خود بخین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمہ از حسان بن اثرا
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دادہ، جھو کفار کو باندیدہ ^{لغوی} ^{۳۰} بمرگ کسی سوگ داشتن و زینت
 گزشتن بیش از سر روزگار نیست مگر شوہر کہ زن را طست کہ چہار ماہ دہ روز بسوگ داشتند و تا انقضای
 این مدت زینت نگرفتند پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ
 ہر سال ہجری چہال ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ و فحش است البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب
 بروج پر فتوح حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و شرع مرغوست و حالات
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ است لهذا ایشان تا سہ روز خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جرع و
 فریغ و نوحہ تکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشند و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام
 ترک ہند و زمان چو رہا شکند و سیاہ و کبود و مسبز پوشند و ہر ماہ و بدعت و ممنوع است آری

اگر یادمصائب آنای مجر و گریه بے تکلف دست هر موجب حمت و برکات است **نور ۳۴** فاتحه
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال
 و اولاد و انجاء مرام و حصول مراد جانز و مندوب کاری خوب که به تجربه بزرگان آمده و بالغی مؤلف
 شریعیه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل قصص سرور و ادایات کا و به و منوعه
 خالی باشد همین سرور و درود و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات بنیفه حضور پر نور غوث
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت و زینت خجین مجلس یازدهم عین ایمان با قدری است
 او تعالی قادر بیان را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۳۵** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند
 خصوصاً ماه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱
 بشرط خلوا از منہیات شرعیه موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق
 دهد که باین راه نیکو مراد نهانند و جان و مال در محبت محبوبی بجلال علیه افضل الصلوٰۃ و السلام بازند
 قیام وقت و ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست علامت شوق و محبت است درود انکار اینک علامت
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند
نور ۳۶ - بر میت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که باواز بلند گریه کنند سینه زنند و بگویند
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار میت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد دیده شده که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم
 میرانی باشد آتش را ام می نشیند و عقب آن جمله قراتیان میت جمع شده صف به صف مثل آتش یا
 نماز می نشینند و نوحه باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زنند سینه کوبی
 میکند و عقب آن صف قراتیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز نوحه و صف
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم باتباع امام همان بهمین طو کی پاس یابد و پاس بجای آرد تا چهل گم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و
 جاوید است و الله تعالی ما را و جمیع متبعان ما را ازین تبه که نجات دهد و قتی که رسول مقبول صلی الله
 تعالی علیه و سلم را خجسته شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه رسید و مسجد بزرگی تعزیت شایسته
 نشستند که آثار حزین و ملال از چهره اقدس نمایان بود و عورات خانه جعفر طیار رضی الله تعالی عنه
 با و از بلند گریه می کردند کسی آمده بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند که ای شما را باز دار و
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد که زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن بگو با آمد که و الله یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زنان بر آنچه می شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید که حضور
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آن محات لعنت فرموده است و وعید دیگر درین باب آمده که
 در کتاب احادیث مفصلاً مذکور است **فورا** نکاح عورت بیوه که سنت نبی است صلی الله تعالی
 علیه و سلم اقتضای آن کند و زنان را با وصف حاجت بیوه داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین هند است
 آنکه بگزارند و در حدیث من تشبه بقوم فهو منهم خود را داخل کردند ازین پر حذر باشند
فورا با مستعدان دیدند میان قراست نکنند چه که صحبت بدایان سر امر زیان است و
 آینده در اولاد اثر خواهد کرد چنانچه بارها بتجربه آمده و علاوه ازین در بسیار صورتها و صحبت
 بهم ستم و نزاع میماند و جای قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و یاهیه که بعد
 گفتند رسید به باشند و یحیری و غیره بلکه با شیعه محض تفضیل هم مناکحت ولی نیست که تفضیل
 در رخصت است در کفر و العیاذ بالله تعالی اگر برین نصیحت کار بند نشویم بدینا و بالمشیت
 و هم به یوم جزا مور و عتاب تها و در محاسبه سخت گرفتار شوند خبر شرط است **فورا** شب
 و یوم عاشوره عرس جناب سید الشهدا بقاعده مشایخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشوره عرس
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمه و در دنیا برای اصال ثواب بار و روح شهیدان

و اخذ فیضان از روح پر فطوح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی
 قلنج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند
 که قلبم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که
 به برکت آن عروج باطن زیاد میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشند صبح عاشوره هر قدر
 که میسر یابد فقر و سساکین بنیت ثواب بخوانند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب با برکت بدعات شیعہ کنند و در دست راستی نقل و ضمه اسراف کرده و
 مخالفات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند و روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ
 و السلام را نیز در آن نظر اهرست که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کرم حضرت امام صلی الله علیه و آله
 علیه السلام و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه منعی دارد تمام شب بجای
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فرامی نمودن و نواختن و نوحه کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پدیدست که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الارباب نیز است و مع
 امام عالجنا بحج اهدش العیاد بالله تعالیٰ نورهم ^۱ امامت جن انسان اجازت نیست بسبب آنکه هر
 مکلف اندک را در حق نیست زیرا که اشرف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس در فرائض و عبادت نیست
 چرا که مکلف نیست یعنی نماز بر او فرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبوا و اگر چه
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم را امامت نمود خود یا نبی انصرت عنایت مامور بود و چون از آن روز
 جبریل نیز فرض نمود و از جن مانی لخطاوی و رد الخیار و الله تعالی علم قور ^۲ اطاعت الدین را مامور ساخت
 و در امور غیر مشروطه و غیر ممنوع مثلاً بدگوید که خبر نوش نماز خوان درین حکم اطاعت و نیست تا کمال آیت که بخت و جانشین
 نذر بلکه بطائف الحیل از آن تجاوز و باز دارد مثلاً اگر بدگوید که فردا در روزی انکسار و آید زیرا که روزه نفل
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدو تاخیر آید با کفایت

با کفایت و علی هذا القیاس **نور ۳۳۰** - جانوران موزی را بکشت قبل از آنکه ایدار سازند
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و کبک و پش و غیره یا همچنان حیوانات فاسق
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است
 انجیلین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که بهم منوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران
 رمنه الهی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار منوع همچنین این قسم جانوران رمنه
 الهی مگر آنکه این هم مفسرته رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۳۱** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً
 حرام است اما نزد خود یا در خانه و شش و چند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات
 او باشد یعنی چیز که از اعضای او کم نکرده باشند که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که بانیقده جسم حیات معقول نیست بخلاف آنکه
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده
 یعنی تفصیل اعضایش تمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توپین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر سرت
 در غرش پا انداز و جامی نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهاده آن تصویر نیز منوع
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر
 ذی روح بشر است معلوم میشود رو یا بالای سر یا چپ در سمت یا بر محل سجده باشد که حرامست بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو او منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان و در مکان اگر بضرورت حفاظت
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجر و مانع دخول ملک رحمت است باز چون بهر حاجات بزرگو
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش
 کند و حفاظت طهارت دشوار شود **لور ۸** سفر ببرد خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم است
 نه مال حی و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزرگ
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افرغ شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سفر پس **لور ۹**
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کردند در خانه ها که مخصوص به انبیا است علیهم السلام
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردند اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا و میل
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بقعه باشد منوع زیرا که در بگو تا خضر
 خیر است که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه موافق و اشین تا آنکه
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهادتی اهدا را هم بدو من
 دفن کرد و بعد نیت طیبه با وصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمان بن ابی بکر الصدیق رضی الله
 تعالی عنهما بموضع جفشی که نزدیک مکه مخطمه واقع است رحلت فرمودند مردمان نعش مبارک

اور انجیل فصیلت بکه منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکه دفن
 شما واقع شد پس رواج شنیدی که اکثر جہلائی زمانہ از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بہر کراہ
 علی یا غرض دیگر لغش در تابوت نہادہ براسے در تسمین سپردن زمین میکنند یا بعد از ان برآورده
 بہ فلان جا برنہضن نمویہودہ و خلاف شریعت مطہرہ ست در نقل لغش پیش از دفن سخن آنچنان
 بود کہ شنیدی بعد دفن حرکت چگونه جائز و مباح خواہد شد این نمود با اتفاق ممنوع ست و سپردگی زمین
 امر لایق و بدعت سیمہ شنیدہ نور ۴۰۔ در بعض مواقع ضرورۃ شریعت مطہرہ برای آوردن
 لغش از قبر بعد دفن رخصت دادہ ست از انجمله آنکہ میت در زمین مغضوبہ دفن شد یا کسے زمین البشفع
 گرفت و بر القلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در ہجو مقامات لغش بر آوردن
 و بجاسے دیگر دفن کردن مضائقہ ندارد و نہ سخت ممنوع ست و اگر مالی از دفن کنندگان بگو
 افتاد و بعد دفن یاد آورد و ابا شد کہ باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر قبہر مکمل شدہ باشد و اگر
 میت بغلط رو بغیر قبلہ یا بر پہلو سے چپ مدفون شدہ ست تا خاک ریختہ اند تخمہ یا باز کردہ مراعات سنت
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۔ وصیت قبہر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند
 کہ چون میرم قبرم بہ فلان جا باید کرد بہتر آنست کہ بموجب وصیت عمل کند اگر مغضوری نباشد و اگر
 خلاف خواہد شد مضائقہ نیست زیرا کہ واجب العمل نبود کہ خواہ خواہ مطابق آن کردہ شود چرا کہ وقت وصیت
 محل موت بہم بود کہ میدانست کہ قبر یا خواہد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۔ سنت
 آنست کہ قبر خام دارند و بشکل کوہان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر
 قد آدم و میت را بر پشت نخواہند بلکہ بر پہلو سے راست خواہانند و پس پشت او پشتہ از خاک
 ہمیا کنند تا ہمہ شق خود متوجہ قبلہ باشد این سنتست کہ ہندیان یکسر ترک کردہ اند الا من شئت اللہ

چنین روایت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان نخسته اینچنین نباید و افضل و سنون و غیره
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه
 مکروه است همچنان و هست شیخ ما بود رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میاورند
 و قبر بلا مقبره ساختن ممنوع است و زیارت بچو قبر حرام نور ۴۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت
 جدی و مرشدی قدس سره السیدی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه و غیره
 و قرینه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض
 داشتم که در مدتی استادی مکرری مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز غلط
 شهادت حضرت حنین علی جد بها الکرم و علیها الصلوٰه و السلام میفرمایند و روز جمعه از صبح تا وقت شهادت
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت

صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه دیگر اینچنین اهتمام و عطف و غیره که در دیگر ماهها
 چنین مجالس شعار و انفض است و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انما حق است آیند
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در سید و اولاد
 از مسلمانند بلکه سنی و دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه نیست
 پس اهتمام این و عطف درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت نیست آنان منعم و اند
 نقطه انتهی تقریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از این تاریخ
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خود هم از اهتمام اینچنین کار درین ماه احتیاط کردم چونکه
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریریه جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک با نگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند آنوقت بشد
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جواهر انضی را خواهی گویشا و بیز
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه لقوم فهم من هم فیه و ان یست
شریف نهیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور ضرور بر پدر باید بود
تشبهه انکار تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا انیکس بنیت مشابهاست با کفر
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه
پیدا شود و از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلوار یعنی زیر جامه که لباس ایران است
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن تهنید مستعمل بود و شریعت عزرا از شلوار منع هم نکرد بلکه
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلوار پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود
البته البته درین چیزها تفاوتی می باشد مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر و شریعت است پس اگر کسی فرق در یوهای جانب
قریب گوش کند البته تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند که نند که دفع
مغیرت از جلب مصلحت است **نور ۴۶** - سوال کدام وقت است که از تخلیفات شرعی بیز
می آید جواب آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (۱)
قطعی و یقینی (۲) قطعی (۳) دومی - بلکه اول گفته گارست و تارک دوم نه گفته گارست و تارک سوم
شباب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و در حالت
ترک آن اگر نگاریم و بموجب عام متکلف باشد و از دوم مراد علاج به ادا و یہ است که فائده حکم قطعی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد و بیج و بال نیست باز پرس خواهد شد و اگر معالجه نمود تا هم پاک نیست اما در صورت
هم متشابخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لافی فعله ثواب و لافی ترک عتاق عتاب مگر آنکه
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلالت نیست کرده باشد بنیت معالجه نمود
ثواب یا بد چنانکه حال همه مباحات است بنیت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود نه
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر آن
خلاف توکل و شکننده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا ترک متشاب نشود و درین
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انعمی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
شنید برخاست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله
عنه این سعادت از فیض ایشان بخواهد بود و دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که دوستی بی سبقت بود

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد الاست مرد حتی الوسع عورت خود را
طلاق نمود بگو مجبوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه پیشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد مرده شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اختیار
است و سوم که موت است اضطراری اما بموت زن مرد اضفی شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن
خود روا نبود و بموت مرد علوق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی
اعمال و کثرت جمل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترکب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس و غیر
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان در تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علمی
و سفلی و ساحر بیچ ندارد همچنان برای شغای پسین و فرزند و طو لمرش و امتثال ذلالت رجوع سحر و

و شبیا طبعین با گلند و میگویند که ما خود نیکو میگیریم و نیکند بر ما چه و بال و ندانند که من رضی با کفر فیه و ایضا
منهم ای من زمره الکفار اینفائده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
چنان که نشت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشند و رند بسیار کافر شده لکاح خود را تباه میکنند و اولاً
دلالت الحرام بر پیشوند به حق تکریم پدیری و بدلت الحرام از که از بد جزئی نیست اللهم حفظنا من سوء اعمالنا و وضع ما که از وجهه تخریج روحیه و دریا
نیز حرام است چه جای که با سور حرمه و کفریه و الحیا و با الله تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات با تعالی
غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

لمعه سادسه در اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگوغ السکر و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید
چون که اگر فبا... بر چه و میشود ممکن است که خلاف سنت هم باشد و قول برای دیگر است از و یا

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدست بر آن عمل کنند و اگر موافق باشد
بجمل آن همچنین قول نیز مگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اخلاقاً
مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اخلاقاً رکن که مشترک است میان ایشان
و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب
آن عادت یافت کردن و مکنه آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق هدایت
آن مگر ای و مدللان اما تقلید عبادت که مشترک است موجب قبی در جات قصه حضرت موسی و خضر

علیه السلام و عمل بر این مناسب است و هو المعلوم المشهور که در وفی القرآن
العظیم فی سورة کهف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که تو بکنند و عیب آنها را
بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرند و از تو راضی شدند و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

برنجاند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما
 و خواه نخواه اگر بینی که بغیر ترک چاره نیست پس نگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و همسر
 علی بالقول و اجماع جمیع الامم و صیت را سوگند دان چرا که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است
 اللهم احفظنا عنده نوره ۱۰ - با خوردن خود برین قول سعادت کن از خوردن خطا و از بزرگان
 عطا و بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۱ - از نصیحت بزرگان
 رنجیده مشوا ز نادیب خوردن غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۲ - برادر مسلم را
 رو بروی ستایش کن سباده که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار در دل می پیدا شود و از این
 روح در احادیث مانع است آمده است نور ۱۳ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تعالی
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد
~~در این تو تنفس بکنی و او را بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب رو داد و همچنین در دیگر امور نور ۱۴~~
 بر راسی زنان کار بند مشوزیرا که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۱۵ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظلم رحمانی محمود شیطان می مرد و نور ۱۶ -
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و مطیع تو شوند نور ۱۷ - عیب کسی دیدن و پند
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر او مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت
 بزرگان دین است که در نصیحت پرده پوشی میماند پیوسته ستاری خاق غرور و جل بر بنده می افتد
 که از آن از یاد مرتبت تهو است نور ۱۸ - (م سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملائکه
 و موفقت کند و در خلا عیب غلبی نصیحت فان النصح فی الملا تفریع و دوستی که از برای سبک است

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرجه کمال میباشد پس جن را از انسان این منزل عظیم
 که در نیم قاص رفیع با وی مساوات ندارد و تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعمال اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست
 که ایشان را عری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشد پس
 بعد موصوفه اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعزّه را حیران و پریشان میکنند پس
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقواعد عاملان متوجه نشود و تمیّز نگذارد چیزی از اسما الهی نوشته
 باشند همچنان بدر یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر
 نمیداشد و ان نیست و قتی که حاجتمند اینکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بیند
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نصرت پیدا شده علمی گوی اختیار کند و اگر باعث
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان و زرع آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا
 و میلان رست کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت
 فعلی سحر است انگاه بقدر امکان عرفی و شریعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند
 یا قوت سحر را سلب کنند همچنین و دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا خلصی یابد یا بر سر و چوب نشاند
 یا تنهیم آنها بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه داده راه بنات بکشاید و از و عهد چنان گرفته بطور مصالحه بعضی را بساحل نجابت آورد این تملیح هم بترتیب شده
 که عفت گزاری میشود و انقصان و محضرت خود و از دفع نظرمش هیچ انبلیت نیست که هر دو دو سه العقول نیستند بهر
 طریقی که ممکن باشد و دفع کند نور هم تا عده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که و باقی فرائض
 خواهد و هر چه بخت کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نمیشود فنی بشوق مشهور است و بنا بر ختم سه یومی قبل پس فنی بشوق
 از فائحه تا نامه و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شمعون و از شمعون تا و الصافات و از
 الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فائحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در و بسبب بعضی
 غیر است یعنی از فائحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشود و است که او را احتساب گویند
 آقن جلالی است چنانکه فنی بشوق جمالی و آن این است از فائحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه
 تا عنبکوت و از عنبکوت تا مائید و از مائید تا الصافات و از الصافات تا آخر قرآن مجموع هر دو وقت آن فائحه و است
 و بطریقه آن است که هر روز یک باره در پنج خواند و در مدت بست و چهار یوم ختم کند این طریقه بر سه هفته است حاجت
 دینی و دنیوی و دستور خواندن باره و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی
 را از تو فیق استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواند از سورت بدورت ختم میشود
 و یکبار در پنج آن بحساب میآید و چون از و زایل فائحه و دوم آل عمران سوم بنی اسحاق چهارم مائید پنجم انعام
 ششم اعراف هفتم انفال و نهم یوسف دهم یونس و یازدهم هود و چهاردهم یوسف تا ابراهیم پانزدهم یونس و بی اسرائیل
 تا هفتم و میهم تا انبیا و حج تا نور و فرقان تا نمل و قصص تا روم و لقمان تا سباء و طه تا صافات و از صافات تا هود و از هود
 تا یونس و از یونس تا انعام و از انعام تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خیر و شر موت
 مطلع شوی اگر در تنیم منی شک کردی و در گنجبار اگر در تخریب منی استغفار و حق امان بخوان و بایست که گو
 که صلوات درین است همین قدر گفتن کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی
 و ثواب آن بروج است بخشیده بلکه تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و با تو خواهد گفت

تسبیحات این ست شب بخشنده یا الله شب جمعه کبریا شب شنبه کلب شب یکشنبه یابی
 یاقوم شب دوشنبه و سه شنبه شب شنبه لاجول شب چهارشنبه اسنخه عصر العزلی سن کل ذنب و لویه
 الیه هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شبی او شب هاست مذکور مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شبی از شبها بخواب معلوم شود و ثور را سور الاوحی طاهر و سوره الزینین
 شفاء میانه نشسته بنشیند و بگوید و اب باقی مانده از شرب سبلم را هم گویند که این هر سه آب
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب در فرم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و حکم بالا بر آید ثور را امام
 نوری قدس سره را پر سیدند که مردم کجاسن او را گرد تا مرقع را بپند و بگفت و فیکد از حق تعالی فهم کند
 لعلست که در زرع امام ابو الحسن نوری قدس سره جید را قدس سره بر سر دید گفت یا ابا القاسم
 خداوند تعالی از عالم بعلم او راستی نشود تا او را اندران علم نه پند پس اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام
 را و نه از منبر فردا و چنین قدس سره در حال فرود آمد و بایست ماه بهمن گفت و از خانه بیرون نیاید پس بیرون
 آمد و گفت اگر بن بر سیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است که
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز بشما سخن نگفتم این جا گفته اند ابن ارجیه قدس
 سره اقرار است بر تفصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بری اندر اقرار بر تفصیرات
 آن راست باشم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و العبد العبد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من
 جمیع ما که الله تعالی و تعالی و طاهر او باطنه

مجلس تاریخ تطبیح کتاب مستطاب از تطبیح و نقاد و دین نقاد و جناب مولانا و بالفضل و الکمالات اولانا ما حی الفتن
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسد المعارک نربن الدبر جامع المعقول و المنقول هادی الفروع و الاصل

تمام ظهور العزیز و الرافعة من المفضلة و غیرهم من الیہودین حامی حمی الشریعة العزیز و الدین المبین
 المحدث المفسر الفقیہ العوفی الادیب الاریب البلیغ المنطق المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم اکرم حضور پر نور قیامہ العرفان کبنة الاولیاء مستمدی الواصلین مولی اکملین
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب بارہوی رضی اللہ عنہ اند و مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم
 سرایا اعز حضرت مصنف کتاب و است فضائلهم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی
 من العلوم غر الفوائد و ابدی المفہوم در الافراد کتاب بابر + ام صواب زابر + ام عیاب زابر بل سجا
 ماطر + بل فوق تکتبہ الادبام و الخواطر نقد حل محل البدرفی ظلم البیابرة و دفع موقع القطر فی ظلم البیابرة
 + و مستری ذلک + اکتفت ہناک + ولو لا ضیق لظاق النطق + عافیة من محاسن حق + و من قب صدق
 + لا یرتابک ما تقر بہ الاعیان + و اسفک ما تلذ الاعیان + و افضک ما تستلذ الاذیان + و لکن فی
 ظلمة الشمس اثنی عشر یوم + عن وصف یحیی + فلفظہم علی نتیجہ للطبع + انشاہا الآل فی تاریخ الطبع و کتاب
 کیفی ما یقف ہاتق + اذ انالی فقال یحیی و یوسف + چار سراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید
 داعین ہذا سید الجلیل بامتداد ظلم الجلیل الطلیل و حامدین اللہ علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم
 مولی + و اللہ و وجہ الکرام العلی دئی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ العلی الاعلی +

یا سیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور الاعارف
کلاک نور بہار السلاسل	و شہد مصفی عن الزین صارف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	و دلیل یقین سراج العوارف
و لا غوان جابر منک سراج	فانک نوری نادی المعارف
ار انا سراجک باللیل شمساً	و شمس بلیل عجیب و طارف
و المیر یحیی و یحیی و یحیی	سراج و لعاور زرار المعارف

هو الصحيح كلود و كيبو و كيبو فهل يشاء في تليد و طارف كان الكتاب نفيس و مفيد رجوت رضاك بتاريخ طبعه سراج العوارف نورته ١٣١٣ هـ	يعين و ضياء و عن شين و قارف و اين فابن تراه الطوارف فجر العارف و كبر العارف فقلت و في الحمد فله العارف فكنت سنار سراج العوارف ١٣١٣ هـ
---	--

قطعه تاريخ تقييد كتاب مستطاب ايندقيق سليم و فهم مستقيم جامي اسلام حاجي كافر نظام رئيس و راس علوم عقليد سراج
سراج تقييد فاسح مكاييد دين و عالمين و افع و ساوس شياطين بطلالين سراج شيرت مصباح طرقت حاجي الخريز
مولانا قاضي محمد عبد المقتدر قادري دامت برکاتهم العلية

ابو بشير الكرم اقبلو الطلاب خيرات هنا زمان بدافيه الهدى و عهد طوبى لنا عشرة الابان عن لنا ابو سراج حسن العرفان و الحكم نور الوري احمد النوري ذو كرم هو الذي احرق النور في بوارقه هنا سيد دين الله محمد اروي الخواج و الدافن صاربه هنا سراج العلم و الحكم	فالمه جف بانوار و نفحات فد انور قار المستر است فيه ضلال الوري سوس رايه من ج سخره شمس الهدايات مولي السدي و الهدى لكرامات ابو الحسين الذي جابر بايات و فخر الحق من من الهدايات هنا سراج عرفان و كيات هنا اهل تقييد كاموات اكرم به سراج ذي الهدايات
--	--

اعظم من کتاب واضح و جہی ان شئت فقل کلام فیہ قدظم		نجی الوری من اباطیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت ۱۰۹۰ھ	
ایضاً منہ تالیف طبع			
انظر للدرہ ابدی الابصار	طیباً قد صفا عن الاکدار	نور الکون شمس معرفتہ	وتجلت بوارق الاسرار
من سراج العارف المتع	صفور نور اللہ فی الامصار	ذاک سفر منظم باو	للبرایا الی حمی الانوار
محرق انجی سطل الابلو	بشت الحق منظر الآثار	مہکات للخواجج الفجیہ	قاصم للرد انقض الاشرار
کیف لا قد افاہ سندہ	العاقین وقدوة الاخبار	قبیلہ المجد کتبہ الاکرام	نیز وجہ الہیور والاعصار
قدوة الکون احمد النوری	نور قلب الکرام والابصار	دام بالفضل والاقوات	قائمہ اس بدیعۃ الفجار
فانی الدیر حسدہ ابداً	بصیرت الفتوح والاوطار	وعذا سکروہ اہل ہوی	حاکمین بجمہ الاخطار
قال عام النطیاعہ ذہنی		قد تجلت بدائع الانوار	
۱۳ ۱۳ ۱۳			

علاطینہ

کتاب	جلد	صفحہ	کتاب	جلد	صفحہ	کتاب	جلد	صفحہ	کتاب	جلد	صفحہ
نور	۱۴	۹	نور	۱۸	۹	نور	۱۸	۹	نور	۱۸	۹
مہذب	۳	۳	مہذب	۳	۳	مہذب	۳	۳	مہذب	۳	۳
برام	۸	۸	برام	۱۹	۸	برام	۱۹	۸	برام	۱۹	۸
کعبہ	۱۶	۱۶	کعبہ	۲۱	۱۶	کعبہ	۲۱	۱۶	کعبہ	۲۱	۱۶
ایمان	۱۱	۱۱	ایمان	۱۱	۱۰	ایمان	۱۱	۱۰	ایمان	۱۱	۱۰
اک	۲۰	۲۰	اک	۱۵	۱۳	اک	۱۵	۱۳	اک	۱۵	۱۳
تہا ہر اک	۱۰	۱۰	تہا ہر اک	۱۶	۱۶	تہا ہر اک	۱۶	۱۶	تہا ہر اک	۱۶	۱۶
نجات	۱	۱	نجات	۲	۱۶	نجات	۲	۱۶	نجات	۲	۱۶
محض	۱۳	۱۳	محض	۶	۶	محض	۶	۶	محض	۶	۶
مقدور	۱۵	۱۵	مقدور	۱۵	۱۵	مقدور	۱۵	۱۵	مقدور	۱۵	۱۵

[illegible]

نخستین	۱۰	۶۳	میشود	سے شنود	۸۰	۱۵	نفسودہ	بہر مودہ	۱۰۰	۸	بطالب	بطالت
۱۳	۱۳	صورت	صوت	۱۹	۸	۱۹	چیلین ست	چیلین نیت	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۱۸	۱۸	ولایت	ولایت عامہ	۸۱	۸	۸۱	عنص	عنص	۱۰۱	۳۲	۱۲۱	۱۲۱
۲۰	۲۰	مہاربت	مہاربت	۱۰	۸	۱۰	عالا و مالا	عالا و مالا	۸	۶	لالتام	کالا التام
۶۳	۶۳	چانچہ	چان	۱۲	۸	۱۲	کارم	محارم	۱۰۳	۱۴	حول	قول
۲۰	۲۰	وہکھنہ	درہکھنہ	۱۶	۸	۱۶	فرماندہ	فرماندہ	۱۰۳	۱۵	بنوب	بنوت
۲۱	۲۱	چارہ	چارہ	۸۲	۱	۸۲	نصیب	نصیب	۱۹	۱۹	نزدان	نزدان کنند
۸	۸	مشتی	مشتی	۸۸	۱۰	۸۸	القبور	القبور	۱۰۳	۴	اکینہ وار	آکینہ و در
۴۵	۴۵	الزام	الزام	۸۳	۱۰	۸۳	ہل اصل	ہل اصل	۱۳	۱۳	زمانہ	زمانہ
۱۹	۱۹	بریارش	بریارش	۸۵	۱۰	۸۵	بانی الطمنہ	بانی الطمنہ	۱۰۵	۱	اوستہ	وستہ
۴۶	۴۶	بنائہ	نہایتہ	۸۸	۴	۸۸	نیست	ایست	۹	۹	صہری	صہری
۸	۸	مشاہد	مشاہدہ	۸۹	۲	۸۹	وہبت	لست	۱۳	۱۳	اطلاقاً جائز	اطلاقاً جائز
۶۴	۶۴	تاق	تاق	۸۹	۶	۸۹	سوی	سوی	۰	۰	۰	۰
۲	۲	کلبوری	کلبوری	۹۰	۸	۹۰	خورا	خورا	۰	۰	۰	۰
۱۱	۱۱	کسی	کسی	۹۱	۱۳	۹۱	سنوائی	سنوائی	۰	۰	۰	۰
۸	۸	ساخت	ساخت	۹۲	۱	۹۲	تختہ	تختہ	۰	۰	۰	۰
۱۳	۱۳	ثاقہ	ثاقہ	۹۳	۲	۹۳	پہنا	پہنا	۰	۰	۰	۰
۱۶	۱۶	تفاضل	تفاضل	۹۳	۱	۹۳	ودل	ودل	۰	۰	۰	۰
۷۲	۷۲	عنوانت	عنوانت	۹۴	۱۳	۹۴	ایستہ	ایستہ	۰	۰	۰	۰
۱۵	۱۵	حکم	حکم	۹۵	۱۳	۹۵	کشف	کشف	۱۰۷	۱	آکای	آکای
۱۶	۱۶	حکم	حکم	۹۵	۱۲	۹۵	صنعت	صنعت	۱۰۸	۲۲	تیار	طیار
۷۱	۷۱	مختصراً	مختصراً	۹۶	۱۷	۹۶	احلات	احلات	۸	۷	بصیت	بصوت
۱۳	۱۳	خمار	خمار	۹۶	۱۰	۹۶	سے	سے	۸	۱۱	آکسرا	آکسرا
۲۲	۲۲	فان	فان	۹۷	۱۱	۹۷	کمال	کمال	۱۰۹	۱۳	وہر	وہر
۱۱	۱۱	داخل شود	داخل	۹۷	۱۱	۹۷	ستر	ستر	۱۱۰	۱	موزی	موزی
۱۱	۱۱	دار	دار	۹۸	۱۳	۹۸	تانیہ	تانیہ	۸	۳۳	چندر موزی	چندر موزی
۱۱	۱۱	النسب	النسب	۹۸	۹	۹۸	عناایت	عناایت	۱۱۳	۱۳	معدوری	معدوری
۱۱	۱۱	حافظ	حافظ	۹۸	۱۵	۹۸	بہمہ	بہمہ	۱۱۳	۱۰	مختصراً	مختصراً
۱۱	۱۱	واضفاً	واضفاً	۹۹	۱۸	۹۹	فضل	فضل	۸	۱۱	زیارت	زیادت
۱۱	۱۱	بعد	بعد	۹۹	۸	۹۹	تخفیفہ	تخفیفہ	۱۱۳	۳۳	فہم	فہم
۱۱	۱۱	ہر	ہر	۱۰۰	۳۳	۱۰۰	وہرسم	وہرسم	۸	۴	شرعیات	شرعیات

[illegible]

قطعه تاج نواده طبع محقق عظیم المثال ناظم و مامور باکال نقاد و جامعانی صیبر فی بازار
مکتبه دانی متمکن چار بالمش توین جناب مولوی حافظ محمد متین خان صاحب المخلص
به اسعد و متین ساکن خطه محمود شهر شاپور پور۔

چھپی اب وہ کت پتہ در وکیل لائانی
عبارت شستہ کا غرقہ خوشخوشتا چھا پہ
ہو میں جل شلوات دین دینا اس سالہ سے
مسروانش سے ہاتف زمین اب کیا ہاں
جسے تریا پیو گر مہر سپہر معدت کیئے
مطالب وہ چین کیسے سفین ملک کیئے
فروع و ایمان کل چشم معدت کیئے
کہ سال طبع اسکا بوستان معرفت کیئے

واسطے کہند اس مرکز کہ بیکتن چھپی ہوئی مطبع و کٹوریہ پرپیس کی ہر
 مہر و دستخط ہتھوڑت لگو گئے۔



CALL No. ۱۳۱۰۳۵۹
 ACC. NO. ۱۳۱۳۲
 AUTHOR
 TITLE راجع الوارف في الوسايا والارادة

۱۳۱۹
 ۲۴۳۲
 ۱۳۱۰۳۵۹
 راجع الوارف في الوسايا والارادة
 Date No. Date No.
 For binding
 ۲۴۳۲
 ۱۳۱۹
 ۲۴۳۲



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-book and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.